کوردستان

ارگان رسمی حزب دموکرات کوردستان ایران

www.kurdistanmedia.com

شماره: ۹۲۸ | چهارشنبه ۱۵ مهر ۱٤۰۵ _ ۷ اکتبر ۲۰۲۶

تـأمین حقوق ملی خلق کورد در چهارچوب ایرانی دمکراتیک و فـدرال



دموکراسی واقعی، پایدار و صلح‌آمیز در این جغرافیا مشروط به پذیرش بدون قید و شرط این واقعیت است که ایران یک کشور کثیرالملل است و تنها راه پیش‌رو، تفویض کامل حق تعیین سرنوشت داخلی به ملت‌های کورد، ترک، بلوچ و دیگر ملل در قالب یک سیستم کاملا نامتراکم، فدرال یا کنفدرال است. به رسمیت شناختن این حق، به همراه اجرای دقیق سیاست‌های تبعیض مثبت برای جبران یک قرن سرکوب و آسیمیلاسیون، تنها تضمین برای دستیابی به عدالتی پایدار و پایان دادن به گره کور مرکزگرایی در ایران است.

صفحه ٦



تروریسم را نمی‌توان تنها با یک جمله انکار کرد. آنچه در نهایت درباره یک حکومت قضاوت می‌شود، نه ادعای آن درباره خودش، بلکه مجموعه رفتارها و عملکردهای آن در طول زمان است. پرسش «تروریست کیست؟» نیز بیش از آنکه با یک سخنرانی پاسخ داده شود، باید با بررسی تاریخ، اسناد، پرونده‌های قضایی و عملکرد سیاسی و امنیتی حکومت‌ها پاسخ داده شود. جهان برای شناخت یک حکومت، بیش از آنکه به گفته‌های آن توجه کند، به رفتار آن نگاه می‌کند.

صفحه ۷

رژیم جمهوری اسلامی ایران

از توهم بقا تا آستانه فروپاشی

گذر زمان به زیان جمهوری اسلامی است

✍️حسن شیخانی

پس از وقایع ۷ اکتبر و در جریان تحولات متعاقب این رویداد، جمهوری اسلامی رویکردی محتاطانه و محافظه‌کارانه در پیش گرفت؛ رویکردی که به‌درستی نشانه ضعف تلقی شد و زمینه را برای گام‌های تهاجمی بعدی اسرائیل کاملا هموار ساخت.

در شرایطی که اسرائیل با برنامه‌ریزی دقیق، به‌طور مستمر و تهاجمی به بازوهای نیابتی رژیم ضربه می‌زد و پروژه تضعیف و انهدام آنها را پیش می‌برد، جمهوری اسلامی زیر لوای—یا بهتر است بگوییم به بهانه—«صبر استراتژیک»، در انفعال فرو رفت و برای حمایت از گروه‌ها و شبه‌نظامیان وابسته به خود عملا دست به هیچ اقدام مؤثری نزد؛ تا جایی که نابودی و هدف قرار گرفتن آنها را منفعلانه به تماشا نشست. در واقع، ابعاد و شدت ضربات اسرائیل فراتر از توان تاب‌آوری این گروه‌ها بود و از سوی دیگر، رژیم ایران نیز نمی‌توانست بدون پذیرش ریسک‌های مهلک و ورود به یک درگیری تمام‌عیار، دست به مداخله مستقیم یا پشتیبانی جدی بزند.

در این میان، دکترین موسوم به «وحدت میدان‌ها» (وحدت ساحات)—به این معنا که تمامی گروه‌ها و شبه‌نظامیان وابسته به جمهوری اسلامی همزمان و هماهنگ، ضربات مشترکی به اسرائیل وارد کنند—بیش از آنکه در صحنه نبرد تجلی یابد، روی کاغذ باقی ماند و در مصاف با اسرائیل کارایی نداشت. فشار سنگین و ریتم فشرده حملات اسرائیل، ابتکار عمل را از رژیم و نیروهای نیابتی‌اش ربود و توازن قوا را به‌سود پیشروی سریع اسرائیل برهم زد؛ امری که جبهه ضداسرائیل را در موضعی کاملا دفاعی و منفعل قرار داد.

پرده دیگری از این زنجیره تحولات، فروپاشی رژیم بشار اسد بود؛ رژیمی که شاهرگ و شاهراه اصلی انتقال تسلیحات و پشتیبانی لجستیکی برای حزب‌الله، حماس و جهاد اسلامی به شمار می‌رفت. سقوط اسد ضربه‌ای کمرشکن بر پیکره جبهه به‌اصطلاح «مقاومت» وارد کرد و شکافی عمیق و غیرقابل‌ترمیم در خطوط ارتباطی آن پدید آورد. بدین ترتیب، سوریه دیگر نمی‌توانست نقش پایگاه استراتژیک رژیم ایران را برای مهار اسرائیل و تغذیه تسلیحاتی شبه‌نظامیانش در لبنان و فلسطین ایفا کند. افزون بر این، با روی کار آمدن احمد شرع، معادله در سوریه دستخوش چرخشی بنیادین شد؛ این کشور نه تنها از مدار نفوذ تهران خارج شد، بلکه به‌جای تقابل با تل‌آویو، عملا در جبهه مقابل جمهوری اسلامی قرار گرفت.

(ادامه‌ی مقاله در صفحه‌ی ٤)



پیام تسلیت دبیرکل حزب دموکرات در پی حادثه رانندگی در محور همدان – ساوه

در پی واژگونی یک دستگاه اتوبوس در محور همدان – ساوه و جان‌باختن ۱۱ نفر، مصطفی هجری، دبیرکل حزب دموکرات کوردستان ایران، در پیامی با خانواده‌های جان‌باختگان ابراز همدردی کرد.

متن پیام به این شرح است:

روز شنبه ٤ مهر ۱٤۰۵، در محور همدان – ساوه، یک دستگاه اتوبوس که از کرماشان به سوی تهران در حرکت بود، واژگون شد و متأسفانه در این حادثه دلخراش، ۱۱ نفر جان خود را از دست دادند و ۲٤ نفر نیز زخمی شدند.

در این حادثه، بیشتر جان‌باختگان و مجروحان از اهالی شهرهای کرماشان و صحنه بودند. به مناسبت این حادثه دلخراش، به خانواده‌های جان‌باختگان و همه هم‌میهنانمان در کرماشان تسلیت می‌گویم و برای مجروحان، آرزوی بهبودی هرچه سریع‌تر دارم.

مصطفی هجری
دبیرکل حزب دموکرات کوردستان ایران
۵ مهر ۱٤۰۵

تغذیه مالی نیروهای نیابتی در اوج فقر مردم؛ ارسال ۲۰۰ میلیون دلار به حزب‌الله

جمهوری اسلامی در بحبوحه بحران خردکننده معیشتی مردم، ۲۰۰ میلیون دلار پول نقد را با پرداخت کارمزدهای نجومی به حزب‌الله لبنان منتقل کرده است.

به گزارش رویترز، رژیم ایران این مبلغ را به بهانه کمک به آوارگان جنگی به حزب‌الله تحویل داده و این گروه مدعی شده آن را در بسته‌های ۳ هزار دلاری میان خانواده‌های لبنانی توزیع می‌کند. این انتقال در حالی صورت گرفته که تشدید تحریم‌های آمریکا راه‌های مالی رژیم را به شدت مسدود کرده است؛ به طوری که صرافی‌ها و شبکه‌های واسطه به دلیل ریسک بالای رهگیری، حدود ۲۰ درصد کارمزد دریافت کرده‌اند که چهار برابر نرخ معمول است.

پیشتر وزارت خزانه‌داری آمریکا اعلام کرده بود جمهوری اسلامی تنها در ۱۰ ماه نخست سال ۲۰۲۵حدود یک میلیارد دلار به حزب‌الله پرداخت کرده است. این بذل‌وبخشش‌های کلان ارزی در شرایطی انجام می‌شود که مردم در داخل زیر بار فقر و تورم کمرشکن قرار دارند.

در حاشیه سخنان پزشکیان در سازمان ملل
◆ مصطفی مولودی (۲)

هر شب انقلاب، هر صبح جمهوری اسلامی
◆ روژهات موکری (۷)

کوردها در برابر تحولات ژئوپلیتیکی خاورمیانه
◆ د. بابان الیاسی (۸)

مسئله هویت ملی در کرماشان و ایلام
◆ سارو خسروی (۹)

کوردستان
• شماره: ۹۲۸
۱۵ مهر ۱۴۰۵- ۷ اکتبر ۲۰۲۶

در حاشیه سخنان پزشکیان در هشتادویکمین نشست مجمع عمومی سازمان ملل





مصطفی مولودی

روز چهارشنبه، اول مهرماه ۱۴۰۵ خورشیدی (۲۳ سپتامبر ۲۰۲۶)، مسعود پزشکیان در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به ایراد سخنرانی پرداخت. از شواهد امر چنین برمی‌آمد که نطق روز سه‌شنبه دونالد ترامپ در همین مجمع، او را به‌شدت برآشفته و دستپاچه کرده بود؛ چنان‌که هنگام ورود به سرسرای اجلاس، به‌رغم اصرار خبرنگاران برای پاسخگویی، ترجیح داد سکوت پیشه کند و شتابان از برابر آنان بگذرد. نمی‌دانم تا زمان فرارسیدن نوبتش در جایگاه، چه دقایق پرتنشی را پشت سر گذاشت، اما سنگینی بار روانی سخنان ترامپ بر چهره و رفتار او کاملا آشکار بود و تزلزل و آشفتگی در حرکاتش موج می‌زد. تا جایی که حتی در طلیعه کلام، بی‌پرده اعتراف کرد: «من متنی آماده کرده بودم تا در اینجا ارائه دهم، اما سخنان ترامپ مرا ناگزیر ساخت این‌گونه سخن بگویم.» این پریشانی تا پایان نطق بر سراسر حضور او سایه افکنده بود؛ چهره‌ای درهم‌کشیده، لکنت و آشفتگی بیان و زبانی ناروان که حتی تکیه بر متن مکتوب نیز نتوانست ناکامی او را در جلب توجه حاضران اندک‌شمار در سالن جبران کند و سخنانش بی‌هیچ تأثیر ملموسی بر شنوندگان به پایان رسید.

پزشکیان بیش از هر چیز در قامت «قربانی» ظاهر شد و کوشید چنین القا کند که حاکمیت تهران تنها از خود دفاع کرده است. او در همان حال که از آمادگی همزمان برای تقابل و مذاکره با دشمنان دم می‌زد، برای مظلوم‌نمایی و مشروعیت‌بخشی به نظام متبوعش، به این ادعای تکراری و کهنه متوسل شد که ایران در طول بیش از دویست سال گذشته، آغازگر هیچ جنگی نبوده است!

چندی پیش مروری بر تاریخ جنگ‌های ایالات متحده داشتم. این کشور طی ۲۵۰ سال گذشته، جدا از جنگ داخلی، ٤٦٩ کارزار نظامی را فراتر از مرزهای خود به راه انداخته است. به بیان دیگر، جنگ و مداخله نظامی در تاریخ و فرهنگ سیاسی آمریکا سابقه‌ای دیرینه و نهادینه دارد. اما اگر به تاریخ معاصر خاورمیانه نیز نگاهی بیندازیم، درمی‌یابیم که جنگ در این منطقه نیز نه پدیده‌ای گذرا و مقطعی، بلکه امری مستمر و ریشه‌دار بوده است؛ روندی تاریخی که حکومت‌های ایران نیز، در دوره‌های مختلف، در شکل‌گیری و تداوم آن نقش داشته‌اند.

پزشکیان در تریبون مجمع عمومی ادعا کرد: «ایران هرگز آغازگر هیچ جنگی نبوده است»؛ در حالی که بسیاری از پژوهشگران برجسته تاریخ، سرکوب‌های مسلحانه و جنگ‌های خونین داخلی را نیز در زمره منازعات جنگی قرار می‌دهند و از منظر ماهیت و ابعاد ویرانگری، میان نبردهای داخلی و خارجی تفاوت بنیادینی قائل نیستند. از این رو، بررسی پیامدهای جنگ در تاریخ ۲۵۰ ساله آمریکا و ایران و بازخوانی کارنامه هر دو کشور، می‌تواند ابعاد این ادعا را روشن‌تر سازد.

ایالات متحده در این ربع هزاره، از اتحادیه‌ای متشکل از ۱۳ ایالت به کشوری پهناور با ۵۰ ایالت بدل شد؛ سرزمینی که مرزهایش به‌مراتب فراتر از محدوده جغرافیایی بدو تأسیس گسترش یافت و این توسعه سرزمینی، تا حد زیادی، در پی برتری نظامی و سیاسی آن رقم خورد. اما در همان بازه زمانی، تاریخ ایران با سلسله‌ای از جنگ‌ها و منازعاتی همراه بود که پیامد آنها از دست رفتن سرزمین‌ها و کاهش دامنه جغرافیایی ایران بود: نخست، واگذاری بخش بزرگی از سرزمین‌های قفقاز، از جمله داغستان، گرجستان شرقی و بخش عمده‌ای از سرزمین‌های جمهوری آذربایجان کنونی، در پی عهدنامه گلستان در سال ۱۸۱۳ ؛ سپس، واگذاری آخرین بخش‌های باقی‌مانده قفقاز، از جمله ایروان و نخجوان، در عهدنامه ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ ؛ چشم‌پوشی از هرات و بخش‌هایی از افغانستان کنونی به موجب معاهده پاریس در سال ۱۸۵۷؛ واگذاری مرو و بخش‌هایی از خوارزم و مناطق پیرامون آن به روسیه در چارچوب پیمان آخال در سال ۱۸۸۱ و توافق‌های مرزی پس از آن؛ و در سده بیستم، تعیین مرز ایران و عراق بر سر شط‌العرب در معاهده ۱۹۳۷ و سرانجام پذیرش جدایی بحرین از ایران در سال ۱۹۷۰ در دوران پهلوی.

اگر به ترازنامه بیش از دو قرن جنگ و منازعه در آمریکا و ایران نگاهی بیندازیم، درمی‌یابیم که ایالات متحده در این مدت قلمرو خود را به‌مراتب فراتر از مرزهای بدو استقلال گسترش داد، در حالی که حاکمان ایران در پی شکست‌های نظامی و قراردادهای تحمیلی، بخش‌های گسترده‌ای از سرزمین‌های تحت حاکمیت خویش را از دست دادند. به بیان کوتاه، برآیند این منازعات برای ایران عمدتا با از دست رفتن اراضی و کاهش دامنه جغرافیایی کشور همراه بود؛ چراکه در بسیاری از مقاطع، ضعف نظامی، ناکارآمدی حکمرانی و انزوای سیاسی، توان دفاع مؤثر از قلمرو کشور را از حکومت‌های وقت سلب کرد و آنها را ناگزیر به پذیرش واگذاری خاک و امتیازات ارضی ساخت.

در این میان، مقایسه جنگ‌های داخلی دو کشور نیز درخور تأمل است. آمریکا در سده نوزدهم با بحران دهشتناک جنگ داخلی دست‌وپنجه نرم کرد، اما برآیند آن نبرد تاریخی، تحکیم بنای فدرالیسم و نهادینه‌شدن حاکمیتی دموکراتیک بود که امروزه نقشی بنیادین در موازنه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی جهان ایفا می‌کند. در نقطه مقابل، ایران، به‌ویژه در سده اخیر، دوره‌هایی از سنگین‌ترین و خونین‌ترین سرکوب‌های داخلی را تجربه کرده است؛ سرکوب‌هایی که پیامدهای ویرانگری برای جامعه بر جای گذاشتند. مروری اجمالی بر این سرکوب‌ها، گواه این مدعاست:

رضاشاه در فاصله سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵ خورشیدی، جنبش کلنل محمدتقی‌خان پسیان در خراسان، نهضت میرزا کوچک‌خان جنگلی در گیلان و مازندران و قیام ابوالقاسم لاهوتی در تبریز را سرکوب کرد. سپس، میان سال‌های ۱۳۰۲ تا ۱۳۱۲ ، با تحمیل سیاست قهری «تخته‌قاپو» و اسکان اجباری عشایر در لرستان، ساختار اجتماعی و شیوه زندگی عشایری آن منطقه را به‌شدت درهم کوبید و همزمان به سرکوب شیخ خزعل در اهواز، قیام اسماعیل‌آقا سمکو در کوردستان و مقاومت ایل قشقایی پرداخت. در ادامه این روند، در سال ۱۳۲۵ خورشیدی نیز ارتش شاهنشاهی با یورش به حکومت ملی آذربایجان و جمهوری کوردستان، به حیات هر دو تجربه سیاسی نوپا پایان داد.

با پیروزی انقلاب مردم ایران در سال ۱۳۵۷ و روی کار آمدن جمهوری اسلامی، سیاست سرکوب ملت‌ها و جنبش‌های رهایی‌بخش نه تنها متوقف نشد، بلکه با ابعادی به‌مراتب گسترده‌تر و خشونت‌بارتر ادامه یافت؛ روندی که پیامدهای ویرانگر آن تا امروز نیز ادامه دارد.

کوردستان آشکارترین سند این کارنامه است. در همان ماه‌های نخست پس از انقلاب، مردم کوردستان ایران مطالباتی جز حق تعیین سرنوشت، خودمختاری و احقاق حقوق بنیادین خود نداشتند و شعار جامعه نیز روشن و مدنی بود: «دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کوردستان». اما پاسخ حکومت، سرکوب بود؛ خمینی با صدور فتوای جهاد، فرمان لشکرکشی گسترده نظامی به کوردستان را صادر کرد. گرچه جنبش رهایی‌بخش کورد و نیروهای پیشرو آن، به‌ویژه حزب دموکرات کوردستان ایران، در برابر این حمله دلیرانه مقاومت کردند، اما بهای این مقاومت، شهادت بیش از پنجاه هزار غیرنظامی و پنج هزار پیشمرگه بود. این روند در کوردستان هرگز متوقف نشد و این منطقه همچنان با حضور گسترده نیروهای نظامی و امنیتی مواجه است. زندان‌های جمهوری اسلامی نیز از نخستین سال‌های استقرار حکومت، مملو از زندانیان و مبارزان سیاسی بوده و احکام اعدام بارها در مورد آنان صادر و اجرا شده است. در تازه‌ترین نمونه از کشتارهای گسترده، در شب‌های ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه ۱٤۰٤ ، ده‌ها هزار تن از معترضان با شلیک مستقیم نیروهای حکومتی کشته شدند؛ شمار قربانیان این رویداد در برخی برآوردها نزدیک به ۳۵ هزار تن اعلام شده است.

پزشکیان ادعا می‌کند ایران طی دویست سال گذشته هیچ‌گاه علیه کشوری دست به اقدام تهاجمی نزده است؛ حال آنکه جمهوری اسلامی از همان آغاز، با صدور بحران و اتخاذ رویکردی ستیزه‌جویانه، جامعه ایران را به کام جنگی ویرانگر و هشت‌ساله کشاند و سرانجام نیز با سرکشیدن «جام زهر»، به پذیرش شکست تن داد. رژیم به این فاجعه بسنده نکرد، بلکه با دخالت‌های بی‌وقفه در سرنوشت کشورهای منطقه، راهبردی مخرب را زیر عنوان «عمق استراتژیک» و با نام «میدان» پایه‌گذاری کرد. در چارچوب این سیاست، شبکه‌ای مسلح از شبه‌نظامیان نیابتی و فرقه‌گرا شکل گرفت، صدها میلیارد دلار از ثروت مردم ایران به هدر رفت و هزاران جوان به کام مرگ فرستاده شدند؛ سیاستی که حاصل آن چیزی جز فرسایش منابع ملی و ایجاد بحران‌های دیرپا و چند دهه‌ای در خاورمیانه نبوده است.

پزشکیان در تریبون سازمان ملل، بیش از آنکه سخنگوی آلام مردم دردمند ایران باشد، از مردم غزه سخن گفت؛ اما به این واقعیت اشاره نکرد که سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی چه پیامدهایی برای مردم این منطقه داشته است. تهران با حمایت از گروه‌هایی مانند حماس، جهاد اسلامی و حزب‌الله و تقویت توان نظامی آنها، در شکل‌گیری معادلاتی نقش داشته است که سرانجام به حمله ۷ اکتبر ۲۰۲۳ انجامید. از این منظر، جمهوری اسلامی نمی‌تواند خود را تنها ناظر یا حامی مردم فلسطین معرفی کند و همزمان از مسئولیت سیاست‌هایی که به تشدید تنش و تداوم چرخه درگیری در منطقه انجامیده‌اند، شانه خالی کند؛ همان فاجعه‌ای که در آن شبه‌نظامیان حماس با هجوم به جنوب اسرائیل، در کمتر از یک شبانه‌روز بیش از ۱۲۰۰ غیرنظامی، از جمله زنان و کودکان، را به خاک و خون کشیدند؛ اقدامی که علی خامنه‌ای از نخستین رهبرانی بود که به ستایش از آن برخاست و اعلام کرد: «پیشانی و بازوی آن طراحان دانا و جوانان شجاع را می‌بوسیم». پیامد این ماجراجویی ویرانگر چه بود جز کشته شدن ده‌ها هزار فلسطینی، نابودی بخش‌های گسترده‌ای از زیرساخت‌های غزه و به بن‌بست کشاندن مسئله فلسطین برای سال‌های طولانی؟

کارنامه جنگ‌افروزی و تنش‌آفرینی جمهوری اسلامی در دهه‌های گذشته برای ملت‌های ایران، چیزی جز تباهی، فلاکت و فرسایش منابع و فرصت‌های کشور به همراه نداشته است؛ آتشی که دامنه آن به سراسر خاورمیانه نیز کشیده شده و جمهوری اسلامی را به یکی از کانون‌های اصلی تنش، بحران و بی‌ثباتی در منطقه بدل کرده است.

پزشکیان همچنین گفت: «ما تروریست نیستیم، بلکه قربانی تروریم» و چنین وانمود کرد که گویی رهبر جمهوری اسلامی در یک عملیات تروریستی هدف قرار گرفته است. حال آنکه خامنه‌ای نیز، مانند ده‌ها فرمانده ارشد سپاه پاسداران، در جریان یک جنگ فعال نظامی و در پی حملات موشکی و هوایی کشته شد. پزشکیان نیک می‌داند که تروریسم تنها به عملیات مسلحانه علیه افراد محدود نمی‌شود؛ بلکه جنایات سازمان‌یافته‌ای را نیز در بر می‌گیرد که جمهوری اسلامی طی ده‌ها در داخل و خارج از کشور مرتکب شده است؛ از قتل داریوش و پروانه فروهر، سرگرد عباسی، محمدجعفر پوینده و صدها روشنفکر و آزادی‌خواه دیگر، تا ترور دکتر عبدالرحمن قاسملو در وین، دکتر صادق شرفکندی در برلین، دکتر شاپور بختیار در پاریس و کاظم رجوی در ژنو و کشتار و ترور صدها فعال سیاسی دیگر در خاک اروپا و اقلیم کوردستان.

از این منظر، این ترورها و عملیات سازمان‌یافته علیه مخالفان جمهوری اسلامی را نمی‌توان مجموعه‌ای از اقدامات پراکنده و بی‌ارتباط دانست؛ بلکه باید آنها را در امتداد سیاستی دید که در آن حذف فیزیکی مخالفان، تعقیب و ارعاب آنان در خارج از مرزها و سرکوب سازمان‌یافته در داخل کشور، به ابزارهایی برای حفظ و تحکیم قدرت تبدیل شده‌اند. مجموعه این اقدامات، در ادبیات سیاسی و حقوقی، مصداق بارز «تروریسم دولتی» بوده و به یکی از سیاه‌ترین ابعاد کارنامه جمهوری اسلامی در عرصه داخلی و خارجی بدل شده است.

پزشکیان اظهار داشت: «مردم کشور ما هفت ماه است شب و روز در خیابان‌ها از خود دفاع می‌کنند». تردیدی نیست که دفاع در برابر تجاوز، حق طبیعی هر ملتی است؛ اما آن دسته‌هایی که شبانه با اتکا به رانت دولتی و تحت سازماندهی بسیج و سپاه به خیابان‌ها گسیل می‌شوند، هرگز نماینده جامعه ایران نیستند؛ بلکه نیروهای سازمان‌یافته‌ای هستند که برای نمایش‌های فرمایشی، سر دادن شعارهای دیکته‌شده و ایجاد فشار و ارعاب بر شهروندان به کار گرفته می‌شوند.

او در بخش دیگری مدعی شد: «ما برای دفاع از خود نیازمند قدرت نظامی هستیم». اگر چنین است، مأموریت نیروی قدس سپاه در آن سوی مرزهای ایران چه بود؟ چرا در خاک ویران‌شده سوریه حضور یافتید و از کدام مرز ایران حراست می‌کردید؟ پس از آن همه هزینه سنگین مالی و تلفات انسانی، چرا شبانه عقب نشستید و مواضع خود را رها کردید؟ آیا کشتار مردم سوریه و تلاش برای حفظ دیکتاتوری بشار اسد را می‌توان دفاع از منافع مردم ایران نامید؟ تأمین مالی، تسلیح و تجهیز ده‌ها هزار نیروی مسلح در گروه‌هایی چون حزب‌الله، حماس و جهاد اسلامی، با کدام معیار از امنیت ملی ایران سازگار بود؟

روشن است که حاصل این سیاست‌ها برای داخل کشور چیزی جز فقر عمومی، تورم افسارگسیخته، فرسایش اقتصادی و اتلاف منابع ملی، و برای ملت‌های منطقه نیز حاصلی جز آوارگی و ویرانی به همراه نداشته است؛ هزینه‌هایی سنگین که برای حفظ ساختار قدرت و پیشبرد سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی بر جامعه ایران تحمیل شده است. اما پزشکیان باید بداند که سیاست مداخله‌جویانه و بحران‌زای جمهوری اسلامی، در نهایت نه تنها هزینه‌های سنگینی بر مردم ایران و ملت‌های منطقه تحمیل کرده، بلکه خود حکومت را نیز با پیامدهای همان سیاست‌ها روبه‌رو خواهد ساخت.

پزشکیان ادعا کرد: «ایران در ثبات منطقه نقش‌آفرین است و همسایگانی قدرتمند می‌خواهد». این ادعا با کارنامه چند دهه گذشته جمهوری اسلامی همخوانی ندارد. سیاست منطقه‌ای تهران، به‌جای آنکه بر همزیستی مسالمت‌آمیز و همکاری میان دولت‌ها استوار باشد، در بسیاری از موارد بر گسترش نفوذ سیاسی و نظامی، ایجاد شبکه‌های نیابتی و مداخله در امور داخلی کشورهای منطقه بنا شده است. تهران طی این هفت ماه نیز با اقدامات نظامی و تنش‌زا، خطر گسترش دامنه جنگ را افزایش داده است؛ جنگی که اگر با خویشتنداری و محاسبات سیاسی دیگر دولت‌های منطقه همراه نمی‌شد، می‌توانست دامنه‌ای به‌مراتب گسترده‌تر پیدا کند. تجربه چند دهه گذشته نیز نشان داده است که جمهوری اسلامی در قبال همسایگان مستقل و مقتدر، بیش از آنکه به دنبال همکاری برابر باشد، در پی ایجاد اهرم‌های نفوذ سیاسی، امنیتی و نظامی در پیرامون خود بوده است.

او همچنین تأکید کرد: «مسئله فلسطین باید به دست مردم و دولت‌های منطقه حل شود تا امنیت برقرار گردد». پزشکیان در اینجا نیز بخشی از واقعیت را نادیده می‌گیرد. چگونه می‌توان از صلح و امنیت پایدار در خاورمیانه سخن گفت، در حالی که حقوق و مطالبات تاریخی، ملی و دموکراتیک ملت‌های منطقه، از جمله ملت کورد، همچنان بی‌پاسخ مانده است؟ تا زمانی که این مطالبات در چارچوبی عادلانه، دموکراتیک و مبتنی بر حقوق ملت‌ها حل‌وفصل نشوند، امنیت پایدار در منطقه دست‌نیافتنی خواهد بود؛ و این امنیت، تا زمانی که ساختارهای اقتدارگرا، سیاست‌های سرکوبگرانه و مداخلات منطقه‌ای پابرجا باشند، تحقق نخواهد یافت.

مسعود پزشکیان در سراسر این نطق، خود را در جایگاه قربانی نشاند و کوشید سیاست‌های تهاجمی جمهوری اسلامی را در لفافه «حق دفاع» پنهان کند؛ از عدالت، امنیت و رفاه سخن گفت و همزمان بر استانداردهای دوگانه بین‌المللی تاخت، حال آنکه کارنامه جمهوری اسلامی در حوزه حقوق شهروندی، آزادی‌های سیاسی و رفتار با مخالفان، در تعارض آشکار با این ادعاها قرار دارد. او در نهایت به مجموعه‌ای از ادعاها و دستاویزهای تبلیغاتی متوسل شد تا شاید تصویری متفاوت از عملکرد جمهوری اسلامی ارائه دهد و برای حکومتی که با بحران‌های داخلی و خارجی عمیقی روبه‌روست، راهی برای برون‌رفت از این وضعیت بیابد.

آقای پزشکیان!

تمام آن عدالت و گفت‌وگویی که امروز برای تداوم حیات رژیمت بدان چنگ می‌زنی، مطالباتی است که ملت کورد در ایران بیش از ٤۷ سال است با عزمی راسخ برای تحقق آنها مبارزه می‌کند. گفت‌وگو و راهکار سیاسی برای حل‌وفصل مسائل، همواره از محورهای اصلی جنبش سیاسی کوردستان بوده است؛ اما این رویکرد در تهران هیچ‌گاه گوش شنوایی نیافت و پاسخ حاکمیت به آن، از فتوای جهاد خمینی و یورش نیروهای نظامی به شهرها و روستاهای کوردستان تا ترور رهبران و فعالان این جنبش، چیزی جز سرکوب و حذف نبوده است.

در فرجام سخن، باور من این است که پزشکیان در این سفر پیام یا افق تازه‌ای برای جامعه بین‌المللی ارائه نکرد. نطق او بیش از آنکه حامل راهکاری برای کاهش تنش و برون‌رفت از بحران‌های منطقه‌ای باشد، تلاشی برای دفاع از کارنامه جمهوری اسلامی و توجیه سیاست‌های آن بود؛ نمایشی سیاسی که در نهایت، فرستاده تهران را با دستانی خالی و کارنامه‌ای تهی از هرگونه دستاورد به ایران بازگرداند.

***

کوردستان
• شماره: ۹۲۸
۱۵ مهر ۱۴۰۵- ۷ اکتبر ۲۰۲۶

کوردستان ایران؛
از مسئله‌ای داخلی تا وزنه‌ای ژئوپلیتیک



رضا دانشجو



کوردستان ایران با پیشینه طولانی مبارزه با دو حکومت خودکامه در تهران، اینک شرایطی نوین را تجربه می‌کند؛ شرایطی که بسته به روند رخدادهای پیش‌رو و شیوه کنشگری احزاب کوردستان، می‌تواند فرصتی تاریخی و کم‌نظیر باشد و البته در صورت مدیریت نامطلوب و اشتباه در زمان‌بندی تصمیم‌گیری‌ها، به یک تله ژئوپلیتیک تبدیل شود و تبعات نامطلوبی حتی برای بخش‌های دیگر کوردستان در پی داشته باشد.

ممالک محروسه و سرزمینی که سال‌ها به‌صورت ملوک‌الطوایفی و در قالب یک نظام سنتی عدم‌تمرکز اداره می‌شد و امرا و حاکمان محلی در آن اختیارات قابل‌توجهی داشتند، از اواخر دوران قاجار و با تصمیم پادشاهان ناتوان آن، به سمت تمرکزگرایی سوق داده شد. این سیاست در دوران پهلوی با شتاب بیشتری تثبیت گردید؛ ایده «یک ملت، یک زبان، یک پرچم» پهلوی، نقطه عطف تمرکزگرایی اداری و انحلال خودمختاری‌های محلی بود؛ سرآغاز تلاش برای استحاله و آسیمیلاسیون ملل غیرفارس و ادغام اجباری آنها در هویت مسلط. این دگرگونی، در واقع نقطه آغازین طرح مسئله کوردستان به‌عنوان یک چالش سیاسی و اجتماعی در ایران نوین به شمار می‌رفت. جنگ جهانی دوم، اشغال ایران و بی‌ثباتی‌های پس از آن، زمینه را برای ظهور جمهوری کوردستان در راستای دستیابی به حق تعیین سرنوشت و اعاده ساختار غیرمتمرکز مهیا ساخت. سرکوب خونین جمهوری کوردستان برخلاف تصور حاکمان وقت، هرگز نتوانست با حربه زور به حق‌خواهی مردم کوردستان پایان دهد؛ بلکه مسئله کورد را به یک چالش مستمر سیاسی میان جامعه کوردستان و حکومت مرکزی، و به یکی از گره‌های اصلی ساختار قدرت در تهران بدل ساخت.

انقلاب ۵۷ و سقوط پهلوی، کوردها را مانند دیگر ملت‌های ساکن در جغرافیای ایران امیدوار کرد تا در سایه حاکمیت جدید بتوانند راهکاری دموکراتیک برای حل این مسئله بیابند؛ اما این امید خیلی زود به یأس تبدیل شد و ساختار نوپای ولایت فقیه نشان داد که تمایلی به بازتعریف حقوق ملت‌ها و تمرکززدایی ندارد. تلاش رهبران کورد برای گفتگو خیلی زود با بن‌بست مواجه شد و با صدور فرمان جهاد از سوی خمینی علیه جنبش کوردستان، مسیر هرگونه راه‌حل مسالمت‌آمیز مسدود و جنگی سنگین بر این منطقه تحمیل شد.

می‌توان گفت در عمل، دگرگونی بنیادینی در فلسفه تمرکزگرایی رخ نداده بود؛ مفهوم «امت» جایگزین «ملت واحد» شد، زبان رسمی همچنان منحصر ماند و فقط نمادهای ظاهری تغییر کرد. جمهوری اسلامی همان رویه پیشین را ادامه داد: سرکوب، احکام سنگین قضایی و خشونت ساختارمند؛ همراه با تداوم عدم‌توسعه‌یافتگی اقتصادی و تبعیض سیستماتیک. با این حال، همان‌گونه که پهلوی نتوانست جنبش حق‌طلبانه کوردستان را ریشه‌کن سازد، دهه‌ها سرکوب در جمهوری اسلامی نیز نتوانست این مطالبه را به محاق ببرد و جامعه کوردستان به‌عنوان یکی از کانون‌های پایدار مخالفت با حاکمیت تهران باقی ماند.

جنبش «ژن، ژیان، ئازادی» نقطه عطفی در مبارزات مدنی و سیاسی علیه جمهوری اسلامی بود. خروش خیابان‌های کوردستان نه‌تنها اراده اعتراضی این جغرافیا را آشکار ساخت، بلکه توانست نقش یک کاتالیزور و جرقه آغازین را ایفا کند. کوردستان نشان داد که از ظرفیت بالایی برای انتقال پویایی‌های اعتراضی به دیگر نقاط ایران برخوردار است.

علاوه بر این، جنبش ژینا کارکرد مهم دیگری نیز داشت: ارتقای توجه بین‌المللی به مسئله کوردستان؛ بازنشر جهانی شعار «ژن، ژیان، ئازادی» توجه افکار عمومی جهان را به این خاستگاه جلب کرد. این تحول، جایگاه کوردستان ایران را به‌عنوان یکی از پیشران‌های بالقوه برای پیوند دادن اعتراضات سراسری در مسیر دستیابی به یک دموکراسی کثرت‌گرا در ایران تثبیت نمود.

فصل بعدی تحولات با تشدید تنش‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای رقم خورد. تقابل‌های اخیر نشان داد که دکترین «نه جنگ، نه مذاکره» در مهار بحران‌های فزاینده کارایی خود را از دست داده است. این تنش‌ها نه‌تنها محاسبات استراتژیک جمهوری اسلامی را دستخوش بحران کرد، بلکه مسئله کورد را نیز وارد مرحله‌ای حساس‌تر ساخت؛ به‌گونه‌ای که موضع‌گیری و رفتار سیاسی نیروهای کورد، به یکی از متغیرهای مورد توجه در محاسبات پیرامونی طرف‌های درگیر بدل گشت. اکنون می‌توان گفت مسئله کوردستان ابعاد فراتری یافته و نتایج آن می‌تواند بر فضای سیاسی کل ایران و حتی جغرافیای پیرامونی اثرگذار باشد.

اهمیت این جایگاه را می‌توان از خلال مواضع قدرت‌های خارجی و منطقه‌ای رصد کرد. اشاره‌های مکرر دونالد ترامپ به موضع نیروهای کورد در بحران‌های منطقه‌ای، تأکید مقامات اسرائیلی بر گسل‌های هویتی و زبانی در ایران و درخواست مقامات امنیتی جمهوری اسلامی از احزاب کورد برای عدم همسویی با طرف‌های خارجی، همگی گویای یک واقعیت است: اینکه کنش یا انفعال کوردها به‌عنوان یک وزنه ژئوپلیتیک در معادلات امنیتی و فشارهای بین‌المللی جایگاهی محاسباتی دارد.

واقعیت این است که معادلات ژئوپلیتیک خاورمیانه در پیچیده‌ترین و سیال‌ترین وضعیت تاریخی خود قرار دارد؛ جایی که همپوشانی و تضاد منافع بازیگران، مرزبندی‌های سنتی را به‌شدت دگرگون کرده است. تحرکات همزمان قدرت‌های منطقه‌ای و پیرامونی نظیر ترکیه، عربستان و پاکستان، در پیوند با راهبردهای امنیتی واشنگتن و تل‌آویو، فضایی چندلایه و نامتقارن پدید آورده است؛ فضایی که در آن، آنکارا می‌کوشد با فعال‌سازی اهرم‌های منطقه‌ای و چانه‌زنی‌های امنیتی، عمق نفوذ خود را گسترش دهد و دیگر بازیگران نیز با احتیاط و بدگمانی استراتژیک، هرگونه تغییر در موازنه قوا را مهار و رصد می‌کنند.

در این میان، کوردها می‌توانند متناسب با

> تحلیل عقلانی بدون توهم، دوری از آرمان‌گرایی مفرط و همگرایی عملی میان نیروهای سیاسی، شروط حیاتی عبور از این دوران پرریسک هستند. نباید دچار خطای بیش‌برآورد یا کم‌برآورد شد؛ تداوم تنش‌های منطقه‌ای لزوما به معنای گشایش خودکار برای مطالبات کوردها نخواهد بود.

درجه انسجام و بلوغ دیپلماتیک خود، از جایگاه یک ابزار فراتر رفته و به کنشگری صاحب‌صدا بدل شوند؛ در این چارچوب، کوردستان ایران به‌دلیل پیشینه تشکیلاتی دیرپا و پتانسیل سازماندهی مدنی، یکی از کانون‌های قابل‌توجه در سناریوهای پسابحران محسوب می‌شود. با این حال، تداوم تنش‌های منطقه‌ای لزوما به معنای گشایش خودکار برای مطالبات کوردها نیست؛ بلکه می‌تواند زمینه‌ساز مخاطرات امنیتی مضاعف و یک تله ژئوپلیتیک پرهزینه باشد.

«تحلیل عقلانی بدون توهم»، «دوری از آرمان‌گرایی مفرط» و «همگرایی عملی میان نیروهای سیاسی»، شروط حیاتی برای عبور از این دوران پرریسک هستند؛ در حالی که تصمیمات شتاب‌زده، وابستگی به نوسانات زودگذر خارجی، و به‌ویژه تفرقه تشکیلاتی، می‌تواند دستاوردهای تاریخی این جامعه را تضعیف کند.

رصد هوشمندانه رویدادها شرط لازم است؛ اما شرط کافی، داشتن راهبردی واقع‌گرایانه و متکی بر پتانسیل‌های داخلی در بزنگاه‌های حساس خواهد بود. نباید دچار خطای بیش‌برآورد یا کم‌برآورد در سنجش توان راهبردی خویش شد. کوردستان ایران دیگر یک موضوع حاشیه‌ای در جغرافیای سیاسی ایران نیست، بلکه مؤلفه‌ای با پتانسیل اثرگذاری بر گذار سیاسی در ایران و عنصری اثرپذیر و اثرگذار در تعاملات منطقه به شمار می‌رود.

اطلاعیه مشترک:

گزارش نشست هیئت‌های نمایندگی حزب دموکرات کوردستان ایران و حزب چپ ایران

روز سه شنبه ۷ مهرماه ۱۴۰۵ – برابر با ۲۹ سپتامبر ۲۰۲۶ ، نشستی مشترک میان دو هیئت نمایندگی حزب دموکرات کوردستان ایران و حزب چپ ایران برگزار شد. این نشست در شرایط حساس سیاسی ایران و منطقه و با هدف گفتگو پیرامون تحولات جاری، موضوع جنگ و اثرات آن بر زندگی مردم، وضعیت جنبش دمکراتیک ایران و چشم‌انداز همکاری میان دو حزب صورت گرفت.

گفتگو در فضایی رفیقانه، صمیمی و سازنده برگزار شد و نشان داد که با وجود پاره‌ای تفاوت‌ها در برخی زمینه‌ها و رویکردها، میان دو حزب زمینه‌های مشترک و ظرفیت‌های زیادی برای نزدیکی، همکاری و نقش آفرینی مشترک وجود دارد.

دو طرف بر اهمیت دموکراسی، آزادی، عدالت اجتماعی و برابری، رفع انواع تبعیض‌ها در کشور و از جمله تحقق حقوق ملیت‌ها و اقوام ایرانی تأکید کردند و بر این باور مشترک بودند که آینده ایران باید بر پایه اراده مردم و برخوردار از یک نظام دموکراتیک و برابر، برای همه شهروندان ایران شکل گیرد. هر دو حزب بر ضرورت برقراری دموکراسی در ایران و تامین و تضمین راه حلی دموکراتیک و پایدار برای مسئله ملی در کوردستان و هر منطقه دیگر کشور، تأکید داشتند.

همچنین در گفتگوها بر اهمیت تعیین کننده نیروی مردم و مبارزات و جنبش‌های درون کشور تأکید شد. دو حزب ضمن توجه به تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی، بر استقلال عمل نیروهای اپوزیسیون و ضرورت اتکا به مردم ایران در پیشبرد مبارزه برای تغییرات دموکراتیک، تأکید کردند.

این دیدار که درست یک روز پس از حمله جمهوری اسلامی به مقر حزب دموکرات کوردستان ایران در کوردستان عراق و نیز اعدام‌های همه روزه در کشور صورت گرفت، بار دیگر اهمیت همبستگی در مبارزه مشترک برای پایان دادن به جمهوری اسلامی را، بیش از پیش برجسته کرد. هر دو حزب بر این باورند که تنها با اتحاد گسترده نیروهای دموکرات، می توان به عمر این حکومت جنایتکار خاتمه داد.

یکی از مهم‌ترین محورهای مشترک، نگرانی از تداوم پراکندگی در اپوزیسیون و دشواری شکل‌گیری همکاری مؤثر میان نیروهای آن بود. از نگاه دو طرف، شرایط کنونی بیش از هر زمان دیگری نیازمند گفتگو، اعتمادسازی و یافتن زمینه‌های ممکن میان نیروهایی است که علیرغم تفاوت‌های فکری و سیاسی، در مبارزه برای دموکراسی و پایان دادن به جمهوری اسلامی اشتراکات اساسی دارند.

در این زمینه، تاکید شد که حزب چپ ایران و حزب دموکرات کوردستان ایران که اعضایشان روابط دوستانه دیرینه‌ای دارند، می‌توانند در همراهی و همکاری نیروهای مختلف اپوزیسیون دموکرات و میان نیروهای مناطق ملی و سراسری، نقش درخوری ایفا کنند.

در جریان این نشست، علاوه بر ارایه ارزیابی از شرایط جاری در کشور، از جمله در باره جنگ، فشارهای معیشتی بر مردم، تشدید سرکوب، سیاست ائتلافی، نحوه همکاری نیروهای مختلف و متنوع دمکرات، با هم تبادل نظر صورت گرفت و بر ابتکارهای دوجانبه برای هم‌اندیشی پیرامون چالش‌های پیش‌رو و برای رفع ابهام‌های موجود تاکید شد. در بسیاری از این زمینه‌ها اشتراک نظر و در مواردی نیز برداشت‌های متفاوت از وقایع وجود داشت، که قرار شد در جلسات آتی پیرامون آن‌ها بیشتر گفتگو شود. تصمیم گرفته شد در ماه آینده نشست دیگری برگزار شود و طی مباحثی مشخص‌تر، زمینه‌های عملی همکاری مورد بررسی قرار گیرند. هدف نشست آتی این است که این گفتگوها به پروژه ها و اقدامات مشترکی منجر شود، که به ارتقای مبارزه اپوزیسیون دموکرات یاری رسانده، در خدمت تقویت اعتماد میان نیروهای مختلف آن قرار گیرد.

تاکید شد که در شرایطی که پراکندگی نیروهای مخالف جمهوری اسلامی یکی از موانع مهم پیش روی جنبش دمکراتیک ایران است، تقویت روابط میان حزب دموکرات کوردستان ایران و حزب چپ ایران و تلاش مشترک آنان برای ایجاد پل میان نیروهای مختلف، می‌تواند به روند اعتمادسازی و همگرایی در سطح جنبش کمک کند.

هیئت های نمایندگی
حزب چپ ایران و حزب دموکرات کوردستان ایران
۱۰ مهر ۱۴۰۵ برابر با ۲ اکتبر ۲۰۲۶

گزارش ماهانه کمیته حقوق بشر اتحادیه زنان دموکرات کوردستان ایران درباره نقض حقوق زنان در شهریور ۱۴۰۵



کمیته حقوق بشر اتحادیه زنان دموکرات کوردستان ایران در گزارش آماری ماه شهریور ۱۴۰۵، از ثبت ۱۸ مورد نقض فاحش حقوق زنان و دختران در کوردستان شامل بازداشت، اجرای حکم شلاق، زن‌کشی، خودکشی و اتهامات امنیتی خبر داد.

منبع: کمیته حقوق بشر اتحادیه زنان دموکرات کوردستان ایران / بازتنظیم در کوردستان میدیا

کمیته حقوق بشر اتحادیه زنان دموکرات کوردستان ایران، در چارچوب نظارت مستمر بر وضعیت حقوق زنان، موارد نقض حقوق زنان و دختران کورد را که در ماه شهریور ۱۴۰۵ ثبت شده‌اند، بر اساس گزارش‌های منتشرشده از سوی سازمان‌های حقوق بشری و منابع خبری گردآوری کرده است.

موارد ثبت‌شده در این ماه، اشکال مختلفی از نقض حقوق بنیادین زنان را دربرمی‌گیرد؛ از بازداشت و محرومیت از آزادی و حقوق قانونی گرفته تا اجرای مجازات، زن‌کشی، خشونت خانگی، خودکشی و پرونده‌ها و اتهامات امنیتی.

با توجه به شرایط امنیتی حاکم بر کوردستان، محدودیت دسترسی به اطلاعات و فشار بر خانواده‌ها، این آمار تنها شامل مواردی است که ثبت و منتشر شده‌اند و این احتمال وجود دارد که شمار واقعی موارد نقض حقوق زنان بیش از آمار ثبت‌شده باشد.

۱.بازداشت زنان و دختران (۷ مورد)

در ماه شهریور، دست‌کم ۷ زن کورد بازداشت شده‌اند:

. سیران عربی، وبلاگر کورد و اهل مهاباد، از سوی پلیس فتا بازداشت شد.

. راضیه هاشمی، وکیل دادگستری و اهل آبدانان، از سوی نیروهای امنیتی این شهر بازداشت شد.

. ناهید کسنزانی، ٤٨ ساله و اهل روستای کسنزان از توابع سقز، پس از محاصره کامل روستا توسط نیروهای امنیتی بازداشت شد.

. الهام علیزاده،۳۰ ساله و اهل مهاباد، از سوی نیروهای امنیتی بازداشت شد.

. شعله روحی، اهل سنندج، هم‌زمان با همسرش از سوی نیروهای امنیتی بازداشت شد.

. دنیا ویسی، ۳۰ ساله و اهل دیواندره، با اعمال خشونت از سوی نیروهای امنیتی بازداشت شد.

. بیان قادری، ۳۸ ساله و اهل پسوه از توابع پیرانشهر، از سوی نیروهای امنیتی این شهر بازداشت شد.

۲. اجرای مجازات (۲مورد)

. مجازات شلاق در مورد ندا دهدجانی و ستایش سرابی اجرا شد و هر دو به زندان مرکزی سنندج منتقل شدند.

۳. زن‌کشی و قتل زنان (٤ مورد)

در ماه شهریور، دست‌کم ٤ مورد قتل زنان و دختران ثبت شده است:

. آتوسا جعفری، ۲۷ ساله و اهل سنندج، از سوی همسر سابق خود با سلاح سرد به قتل رسید.

. هانا رکانی، ١٦ ساله و اهل کرمانشاه، از سوی پدرش با سلاح گرم به قتل رسید.

. نیلوفر مجاور،۲۷ ساله و اهل پیرانشهر، توسط مردی ربوده شد و به‌طور غیرانسانی مورد شکنجه قرار گرفت و سپس جان خود را از دست داد.

. سهیلا محمودی، ٤٥ ساله و اهل روانسر در استان کرماشان، از سوی برادرش با سلاح سرد به قتل رسید.

٤. خودکشی (۳ مورد)

در ماه شهریور، دست‌کم ۳ مورد خودکشی زنان و دختران کورد ثبت شده است:

. سعدا شنویی، ۲۷ ساله، مادر دو فرزند و اهل روستای ملاعیسی، به دلیل مشکلات خانوادگی و اجتماعی به زندگی خود پایان داد.

. شکری باتوته، ۳۵ ساله و اهل پیرانشهر، به دلیل خشونت خانگی به زندگی خود پایان داد.

. شیما چمنی، ۱۱ ساله و اهل پیرانشهر، به دلیل مشکلات خانوادگی به زندگی خود پایان داد.

۵. احکام و اتهامات (۲ مورد)

. رویا سامانی و پری سامانی، دو خواهر اهل مهاباد، به اتهام «تبلیغ علیه جمهوری اسلامی» متهم شده‌اند.

جمع‌بندی نهایی

آمار ثبت‌شده در ماه شهریور ۱۴۰۵ نشان می‌دهد که زنان و دختران کوردستان همچنان در حوزه‌های مختلف با نقض حقوق بنیادین خود مواجه هستند:

. بازداشت: ۷ زن

. اجرای شلاق: ۲ زن

. قتل و زن‌کشی: ٤ زن و دختر

. خودکشی: ۳ زن و دختر

. پرونده و اتهام امنیتی: ۲ زن

. مجموع کل موارد ثبت‌شده: ۱۸ مورد اصلی نقض حقوق زنان

کمیته حقوق بشر اتحادیه زنان دموکرات کوردستان ایران تأکید می‌کند که تداوم این موارد نقض حقوق، از بازداشت و اعمال مجازات گرفته تا زن‌کشی و خشونت خانگی، نشان‌دهنده تداوم تهدید علیه حق آزادی، حق حیات، امنیت فردی و حق زنان برای برخورداری از دادرسی عادلانه است.

ادامه‌ی سرمقاله:

گذر زمان به زیان جمهوری اسلامی است



حسن شیخانی



از ۷ اکتبر به این سو، منحنی قدرت جمهوری اسلامی سیری قهقرایی و بازگشت‌ناپذیر یافته و گذر زمان بی‌تردید به زیان رژیم در جریان است. با فرسایش و زوال ارکان قدرت جمهوری اسلامی، هزینه تقابل با آن کاهش یافته و چشم‌انداز پیروزی شفاف‌تر می‌شود.

.... در تداوم این اثر دومینویی و عقب‌نشینی پی‌درپی جمهوری اسلامی در منطقه، اسرائیل در سال ۲۰۲۵ دست به یک عملیات غافلگیرانه و همه‌جانبه علیه ایران زد؛ نبردی که دوازده روز به درازا کشید. برخلاف هیاهو، پروپاگاندا و خطونشان‌های پیشین، جمهوری اسلامی در این کارزار به‌غایت آسیب‌پذیر ظاهر شد و خساراتی سهمگین را متحمل گردید؛ از کشته‌شدن فرماندهان ارشد گرفته تا انهدام گسترده تأسیسات نظامی و سایت‌های هسته‌ای. آسمان ایران به جولانگاه جنگنده‌های اسرائیلی بدل شد و سامانه‌های پدافند هوایی و ساختار اطلاعاتی رژیم، شکستی مطلق را به ثبت رساندند؛ سامانه‌های بومی پرطمطراق کارایی خود را از دست دادند و در همان موج‌های اولیه حملات در هم کوبیده شدند. توقف این جنگ دوازده‌روزه از سوی اسرائیل، ناشی از بن‌بست یا تأثیر حملات موشکی رژیم نبود، بلکه در حکم مانوری آزمایشی و ارزیابی میدانی برای مراحل بعدی تقابل واشینگتن و تل‌آویو با تهران به حساب می‌آمد.

جنگ دوازده‌روزه نقطه عطفی تاریخی برای جمهوری اسلامی بود. این رویداد تمامی مفروضات و محاسبات سران رژیم را زیر سؤال برد و باطل ساخت؛ ادراک جهان پیرامون از ماهیت قدرت رژیم دگرگون شد و تصویری که جمهوری اسلامی طی دهه‌ها از اقتدار خود ساخته بود، فروریخت و جای خود را به حکومتی شکننده و نفوذپذیر با حفره‌های امنیتی بی‌شمار داد که می‌توان ضرباتی کاری بر پیکره آن وارد ساخت. این تغییر موازنه، اسرائیل و آمریکا را برای اقدامات بنیادین‌تر مصمم‌تر و امیدوارتر کرد؛ به‌گونه‌ای که سرنگونی رژیم مشخصا در صدر دستور کار تل‌آویو قرار گرفت.

در چنین بستری بود که در ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ ، آمریکا و اسرائیل در اقدامی مشترک و غافلگیرانه، تهاجم همه‌جانبه‌ای را علیه جمهوری اسلامی آغاز کردند و در همان دقایق نخست، علی خامنه‌ای و حلقه‌ای وسیع از عالی‌رتبه‌ترین فرماندهان رژیم را از پای درآوردند.

با این حال، پاسخ سریع جمهوری اسلامی نشان داد که رژیم در فاصله میان پایان جنگ دوازده‌روزه تا آغاز نبرد چهل‌روزه، منفعل نبوده و به بازآرایی و برنامه‌ریزی روی آورده است. گسترش دامنه نبرد به کشورهای حوزه خلیج فارس، منطقه‌ای‌سازی جنگ و بستن تنگه هرمز، ایالات متحده را نیز تا اندازه‌ای غافلگیر کرد؛ چرا که واشینگتن انتظار چنین واکنش تند و متهورانه‌ای را نداشت. این جنگ نشان داد که رژیم کماکان از سطحی از تاب‌آوری و ظرفیت دفاعی برخوردار است؛ به‌ویژه آنکه سرپا ماندن پس از ضربات نخستین، نوعی اعتمادبه‌نفس کاذب را به بدنه حاکمیت تزریق کرد.

این نبرد پس از چهل روز متوقف شد، اما پایان نیافت. آمریکا در جایگاه یک ابرقدرت در مواجهه با بحران‌ها، دست‌بسته نمی‌ماند و در صورت غیاب طرح‌های پیشینی، با رویکردی عملگرایانه (پراگماتیک)، زنده و منعطف، دست به بازطراحی استراتژی خود زده و به مصاف نقاط ضعف و بن‌بست‌ها می‌رود. اقدامات پساجنگ واشینگتن گواه روشن این واقعیت است.

ایالات متحده پس از جنگ چهل‌روزه، خلع سلاح و سلب مؤلفه‌های قدرت جمهوری اسلامی را در کانون راهبرد خود نشانده است:

۱. مهار ابزار تنگه هرمز: به‌دنبال انسداد تنگه هرمز توسط رژیم، واشینگتن محاصره دریایی همه‌جانبه‌ای را به اجرا گذاشت؛ به‌طوری‌که اکنون حتی اجازه خروج یک بشکه نفت ایران از خلیج فارس داده نمی‌شود. افزون بر این، برخلاف روزهای نخست انسداد تنگه، امروز با اسکورت مستقیم نیروی دریایی آمریکا، جریان ترانزیت نفت بازگشته و بنا بر آمارها، حجم نفت عبوری گاه تا سطح پیش از جنگ و انسداد نیز رسیده است. نقطه عطف ماجرا آنجاست که آمریکا کارت فشار تنگه هرمز را عملا از چنگ جمهوری اسلامی خارج کرده یا دست‌کم ضریب کارآمدی آن را به‌شدت فروکاسته است.

۲. مهار و تضعیف حزب‌الله: در طول جنگ چهل‌روزه، حزب‌الله نقشی کلیدی در هدف قرار دادن اسرائیل ایفا کرد. در واقع، بر پایه تقسیم وظایف صورت‌گرفته، رژیم بخش عمده عملیات علیه اسرائیل را به حزب‌الله واگذار کرده و خود بر حملات علیه کشورهای خلیج فارس متمرکز شده بود. از همین رو، آمریکا و اسرائیل بلافاصله پس از توقف درگیری‌ها، روند خلع ید جمهوری اسلامی از این اهرم استراتژیک را کلید زدند. اگرچه طبق توافق موقت آتش‌بس میان ایران و آمریکا – که خیلی زود فروریخت—باید جنگ در تمامی جبهه‌ها متوقف می‌شد، اما اسرائیل اعتنایی به آن نکرد؛ حملات علیه حزب‌الله نه تنها متوقف نشد، بلکه شدت و گستره بیشتری یافت. در حال حاضر، اسرائیل در مقایسه با زمان توقف جنگ چهل‌روزه، اراضی به‌مراتب وسیع‌تری از جنوب لبنان را تحت کنترل درآورده، مواضع استراتژیک حزب‌الله را نابود ساخته و قصدی برای ترک اکثر این مناطق ندارد؛ رویکردی که عملا اجرای سیاست زمین سوخته – مشابه غزه – در جنوب لبنان است. بدین‌سان، این بازوی نیابتی که در جنگ چهل‌روزه نقطه اتکای رژیم بود، به‌شدت زمین‌گیر شده و بعید است در صورت وقوع جنگی تازه، توان تکرار نقش‌آفرینی پیشین را داشته باشد.

۳. فشار بر حشدالشعبی و گروه‌های عراقی: در عراق نیز پروژه انحلال و مهار گروه‌های مسلح خارج از کنترل دولت، به‌طور جدی وارد دستور کار شده است. علی زیدی، نخست‌وزیر فعلی عراق، مصمم به اجرایی کردن این برنامه است؛ تحولی که توازن را به زیان جمهوری اسلامی برهم می‌زند.

٤. خفگی اقتصادی و هدف‌گیری پایگاه اجتماعی: آمریکا با تحریم‌های فلج‌کننده اقتصادی و محاصره همه‌جانبه دریایی و هوایی، پاشنه آشیل جمهوری اسلامی را نشانه رفته است. هدف، مسدودسازی کامل تنفس اقتصاد بحران‌زده ایران است؛ واشینگتن پای خود را بر گلوی اقتصاد رژیم فشرده و آن را در آستانه سقوط کامل قرار داده است. تمام شاخص‌ها، از جهش افسارگسیخته نرخ ارز و کالاها تا رکود عمیق بخش تولید، نشان می‌دهند که کارزار فشار حداکثری و خفگی اقتصادی بیش از هر زمان دیگری کارگر افتاده و دقیقا بر اساس محاسبات طراحان تحریم، زمینه را برای خیزش سراسری توده‌ها از بستر فقر و فلاکت مهیا ساخته است. واشینگتن این‌بار پایگاه اجتماعی و بستر مشروعیت رژیم را با برنامه‌ریزی دقیق هدف گرفته است؛ بدین معنا که اگر در جنگ چهل‌روزه، جامعه برخلاف پیش‌بینی اسرائیل دست به قیام نزد، این‌بار با فروپاشی معیشت و تیره‌تر شدن افق اقتصادی، سناریوی انفجار خشم عمومی بسیار محتمل‌تر است. این انسداد همه‌جانبه، هم آخرین ته‌مانده‌های بدنه اجتماعی حکومت را متلاشی کرده و هم خشم عمومی را به نقطه جوش رسانده است؛ جایی که صبر جامعه رو به اتمام است و هر جرقه‌ای می‌تواند به خیزشی مهارناپذیر بدل شود.

جنگ دوازده‌روزه نقطه عطفی تاریخی برای جمهوری اسلامی بود. ادراک جهان پیرامون از ماهیت قدرت رژیم دگرگون شد و تصویری که جمهوری اسلامی طی دهه‌ها از اقتدار خود ساخته بود فروریخت؛ جای آن را حکومتی شکننده و نفوذپذیر با حفره‌های امنیتی بی‌شمار گرفت. این تغییر موازنه، واشینگتن و تل‌آویو را برای اقدامات بنیادین‌تر مصمم‌تر کرد؛ به‌گونه‌ای که سرنگونی رژیم مشخصا در صدر دستور کار قرار گرفت.

نتیجه‌گیری:

از ۷ اکتبر به این سو، منحنی قدرت جمهوری اسلامی سیری قهقرایی و بازگشت‌ناپذیر به خود گرفته است. درست است که در جریان نبرد چهل‌روزه، مقاومت رژیم توهم بقا و اعتمادبه‌نفسی کاذب را به کانون قدرت بازگرداند، اما واقعیت‌های پساجنگ و دست‌به‌کار شدن ماشین استراتژیک واشینگتن و تل‌آویو، ابزارهای اعمال قدرت جمهوری اسلامی را یکی پس از دیگری منهدم و از دسترس آن خارج ساخته است. گذر زمان بی‌تردید به زیان رژیم در جریان است. صحنه اگرچه بغرنج و چندلایه است، اما یک حقیقت در آن می‌درخشد: با فرسایش و زوال ارکان قدرت جمهوری اسلامی، هزینه تقابل با آن کاهش یافته و چشم‌انداز پیروزی شفاف‌تر می‌شود. در این برهه حساس، رسالت تاریخی جنبش آزادی‌خواهی کوردستان و تمامی جریان‌های اپوزیسیون و برانداز آن است که با هوشیاری، بلوغ سیاسی و انسجام تمام‌عیار، خود را برای رهبری و مدیریت سناریوهای پیش‌رو – خواه محتمل و خواه غیرمنتظره – آماده سازند.

***

افزایش نشانه‌های جنگ آخر



آگری اسماعیل‌نژاد



اگرچه در روابط بین‌الملل قطعیت وجود ندارد، اما برآیند فاکتورهای میدانی نشان می‌دهد که «جنگ سوم»، با احتمال بسیار بالا همان «جنگ آخر» خواهد بود؛ جنگی سرنوشت‌ساز که معماری ژئوپلیتیک، مرزهای نفوذ و آینده امنیت خاورمیانه را برای دهه‌های متمادی بازتعریف خواهد کرد.

شرایط کنونی خاورمیانه همانند وضعیت این منطقه پیش از آغاز جنگ ۱۲ روزه در سال ۲۰۲۵ است؛ بدین شرح که:

۱: وضعیت هسته‌ای ایران علی‌رغم حملات سنگین پیشین به نطنز و فردو، همچنان در هاله‌ای از ابهام و تهدید قرار دارد؛ تأسیسات و زیرساخت‌های هسته‌ای به نسبت جدید در عمق کوه کلنگ گزلا هنوز توسط آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) بازرسی نشده و اطلاعات و تصویر جامعی از ابعاد آن در دست ائتلاف مخالف هسته‌ای شدن ایران نیست.

همزمان با آن، تهران کماکان از پاسخ‌گویی به ابهامات آژانس در مورد فعالیت‌های مشکوک در سایت‌های بمباران‌شده طفره می‌رود. از سوی دیگر، با به بن‌بست رسیدن روندهای دیپلماتیک و فعال شدن مسیرهای ارجاع پرونده هسته‌ای به شورای امنیت سازمان ملل، فضای بین‌المللی وارد فاز اضطراری شده است. حتی اگر مسکو و پکن در صدور قطعنامه‌های جدید اخلال ایجاد کنند، صرف بازطرح این پرونده در بالاترین سطح امنیتی جهان، سازنده ادراک «تهدید حتمی و قریب‌الوقوع» در افکار عمومی و دولت‌های غربی است؛ امری که مشروعیت و توجیه حقوقی حمله نظامی مجدد و فراگیر به تأسیسات ایران را مهیا می‌سازد.

همگام با این تحولات بین‌المللی، در درون حاکمیت ایران نیز تبلیغات برای دستیابی به بازدارندگی نهایی اتمی تشدید شده و حتی طرح سه‌فوریتی خروج از معاهده ان‌پی‌تی (NPT) در مجلس پیش کشیده شده است.

۲: مذاکرات ایران با آمریکا و به دنبال آن گفتگوها با همسایگان عرب حاشیه خلیج به بن‌بست بنیادین رسیده است؛ بدین معنا که در ساختار حاکمیت تهران یک شکاف فلج‌کننده میان اراده و اجرا حاکم است: کانون‌های سخت قدرت که توان تنفیذ و اعمال تعهدات بین‌المللی را دارند حاضر به مصالحه نیستند، و در مقابل، تکنوکرات‌ها و جریان‌هایی که خواستار سازش با واشنگتن هستند، فاقد کوچک‌ترین اختیار برای تنفیذ و تضمین توافقات به شمار می‌روند. آمریکا و بازیگران منطقه‌ای به این حقیقت پی برده‌اند و می‌دانند که پنجره دیپلماسی عملا به پایان رسیده است.

۳: مسئله امنیت اسرائیل اکنون به اصلی‌ترین مؤلفه و خط قرمز هرگونه معادله در منطقه بدل شده است. پیش از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، دکترین امنیتی اسرائیل نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی را به منزله خطری قابل مدیریت در چارچوب رقابت‌های جهان عرب می‌دید؛ اما پس از ۷ اکتبر و تبدیل امنیت بنیادین شهروندان به هدفی مستقیم برای شبه‌نظامیان وابسته به تهران، اسرائیل به این ارزیابی راهبردی رسیده که امنیت پایدار در گرو «مهار همزمان دو بازوی قدرت تهران: پروژه هسته‌ای و شبکه نیابتی (پروکسی‌ها)» است. نابودی زیرساخت هسته‌ای ایران بدون خلع سلاح و تضعیف بازوهای منطقه‌ای، اسرائیل و منطقه را در گرداب یک جنگ فرسایشی بی‌پایان با تروریسم فرو می‌برد؛ فرسایشی که تحمل آن فراتر از توان هر ارتشی در جهان است.

۴: سعودی‌ها و پایتخت‌های عربی دریافته‌اند که در حلقه محاصره ژئوپلیتیک تهران از جانب حشدالشعبی در شمال و حوثی‌ها در جنوب گرفتار آمده‌اند. با توجه به اینکه «جنگ نامتقارن علیه شریان‌ها و زیرساخت‌های حیاتی انـرژی» به یک قاعده و هنجار در راهبرد تهران بدل شده است، کشورهای منطقه بقای ثبات اقتصادی خود را در گرو برچیده شدن این اهرم‌های تهدید می‌بینند. آغاز این عصر جدید از جنگ زیرساختی که با استفاده از تسلیحات و پهپادهای ارزان‌قیمت سامانه‌های دفاعی پیشرفته را به چالش می‌کشد، از حمله به تأسیسات آرامکو در سپتامبر ۲۰۱۹ کلید خورد و اکنون تهدیدی غیرقابل تحمل برای امنیت انرژی جهان است.

۵: در پویش‌های داخلی ساختار قدرت در ایران، دو عامل بحران‌ساز رخ‌نمایی می‌کند:

الف: فقدان مرکزیت تصمیم‌گیری شجاعانه: در هرم قدرت کنونی جمهوری اسلامی، هیچ چهره یا نهادی وجود ندارد که توان اتخاذ «تصمیمات سخت و تاریخی» پیرامون آینده پروژه هسته‌ای، رابطه با غرب و تنش‌زدایی با ریاض و تل‌آویو را داشته باشد؛ دستگاه حاکمه دچار کرختی و فلج در تصمیم‌گیری است.

ب: هرگونه عقب‌نشینی یا انعطاف در سیاست خارجی و پرونده هسته‌ای، توازن شکننده باندهای قدرت درون نظام را به هم می‌ریزد و به بهای حذف یا تضعیف جناح‌های حاکم تمام می‌شود؛ از این رو، حفظ تنش به ابزار بقای درونی رژیم گره خورده است.

۶: علی‌رغم هیاهوی تبلیغاتی پیرامون توانمندی‌های نظامی جمهوری اسلامی، توازن بازدارندگی به شکلی برگشت‌ناپذیر برهم خورده است؛ آسمان و عمق قلمرو ایران برای رقبای نظامی‌اش به عرصه‌ای کاملا در دسترس بدل شده و ماشین جنگی حاکمیت نه توان مهار حملات دقیق به اهداف استراتژیک خود را دارد و نه از ابزار لازم برای وارد آوردن ضربه‌ای تلافی‌جویانه و تغییردهنده موازنه برخوردار است. از منظر واقع‌گرایی استراتژیک، هنگامی که هزینه تحمیل جنگ از هزینه گزاف باج‌دادن و سازش فرسایشی کمتر برآورد شود، محرک‌های آغاز نبرد نهایی به شدت فعال می‌شوند.

بر این مبنا، خاورمیانه دقیقا در مختصاتی مشابه با آستانه جنگ ۱۲ روزه سال ۲۰۲۵ قرار گرفته است، اما با دو دگرگونی بنیادین و شتاب‌بخش:

الف: دکترین نظامی و پنداشت غرب مبنی بر هزینه‌های مهارناپذیر جنگ با ایران فروریخته و ارزیابی نهایی پنتاگون و تل‌آویو این است که تحمل بار جنگ، به مراتب امکان‌پذیرتر و کم‌هزینه‌تر از خطرات مصالحه با یک رژیم هسته‌ای غیرقابل‌پیش‌بینی است.

ب: بنیان‌های اقتصادی ایران به نقطه بحرانی فروپاشی (کلاپس) و ورود به مدار ابرتورم افسارگسیخته رسیده است؛ عاملی که پتانسیل خیزش‌ها و گسل‌های اجتماعی درون کشور را به بالاترین ضریب اشتعال رسانده است.

اگرچه در روابط بین‌الملل قطعیت وجود ندارد، اما برآیند فاکتورهای میدانی نشان می‌دهد که «جنگ سوم»، با احتمال بسیار بالا همان «جنگ آخر» خواهد بود؛ جنگی سرنوشت‌ساز که معماری ژئوپلیتیک، مرزهای نفوذ و آینده امنیت خاورمیانه را برای دهه‌های متمادی بازتعریف خواهد کرد.

***

برگزاری کنفرانس حقوق بشر در ایران با حضور نمایندگان احزاب و جریان‌های اپوزیسیون در نروژ



کنفرانس «بحران حقوق بشر در ایران» روزهای ۲۵ و ۲۶ سپتامبر ۲۰۲۶ با همکاری و میزبانی آکادمی علوم اسلو در نروژ برگزار شد. در این کنفرانس، شماری از نمایندگان احزاب و جریان‌های سیاسی اپوزیسیون ایران، فعالان حقوق بشر و شخصیت‌های سیاسی و رسانه‌ای حضور داشتند.

هدف اصلی این نشست، بررسی وضعیت حقوق بشر در ایران و گفت‌وگو درباره راه‌های همکاری مشترک برای تضمین حقوق و کرامت شهروندان عنوان شد. همچنین در جریان این کنفرانس، سندی شامل اصول حداقلی حقوق بشر در دوره گذار مورد بررسی و امضای نمایندگان ۱۵ حزب و جریان سیاسی قرار گرفت.

محمود امیری‌مقدم، مدیر سازمان حقوق بشر ایران، ضمن تشریح روند تدوین این اصول، اسامی پنج جریان سیاسی را که به دلیل حضور در داخل ایران یا محدودیت‌های مربوط به سفر نتوانسته بودند در کنفرانس حضور یابند اعلام کرد و این نشست را رسما آغاز نمود.

در ادامه، نمایندگان احزاب و جریان‌های سیاسی در سه پنل جداگانه دیدگاه‌ها و انتظارات خود درباره وضعیت حقوق بشر، دلایل مشارکت در این روند و چشم‌انداز همکاری‌های آینده را مطرح کردند:

. **در پنل نخست:** نمایندگانی از جبهه دموکراتیک ایران، حزب همبستگی دموکراتیک اهوان، حزب چپ ایران، حزب دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کوردستان ایران حضور داشتند.

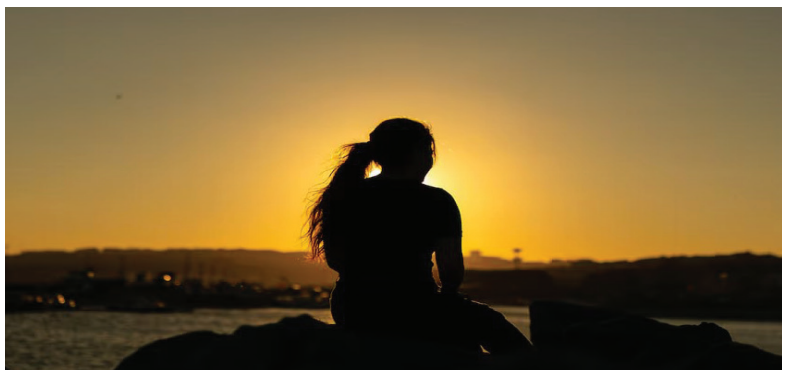
. **در پنل دوم:** نمایندگان حزب دموکراسی و توسعه آذربایجان، پژاک (حزب حیات آزاد کوردستان)، حزب کمونیست کارگری و سازمان انقلابی زحمتکشان کوردستان ایران (کومه‌له) سخنرانی کردند.

. **در پنل سوم:** نمایندگان کومه‌له زحمتکشان کوردستان، حزب مردم بلوچستان، شورای راهبردی جمهوری‌خواهان داخل کشور، شورای همکاری ترکمن‌صحرا و ائتلاف جمهوری‌خواهان ایران به طرح دیدگاه‌های خود پرداختند.

در پایان کنفرانس، محمود امیری‌مقدم ضمن قدردانی از جریان‌های سیاسی شرکت‌کننده در روند حقوق بشر اسلو، درباره گام‌های بعدی این روند توضیحاتی ارائه کرد.

هیئت حزب دموکرات کوردستان ایران نیز متشکل از آسو حسن‌زاده، قادر رسولی، گولان هجری و اسعد خضری در این کنفرانس حضور داشت. در نخستین روز نشست و در بخش گفت‌وگوهای میان‌حزبی که پشت درهای بسته برگزار شد، آسو حسن‌زاده به همراه قادر رسولی به نمایندگی از این حزب شرکت کردند.

کارزار سیستماتیک رژیم برای سرکوب معترضان در داخل و خارج



خبرگزاری رویترز در گزارشی تحقیقی فاش کرد دستگاه‌های امنیتی و قضایی جمهوری اسلامی در هماهنگی با صداوسیما، کارزار گسترده‌ای را برای ارعاب، بازداشت و شکار معترضان در داخل و خارج از مرزها به راه انداخته‌اند.

به گزارش خبرگزاری رویترز بر اساس مصاحبه با بیش از ۷۵ حقوقدان و فعال مدنی، رژیم همزمان با رویارویی نظامی با آمریکا و اسرائیل، خشن‌ترین موج سرکوب دهه‌های اخیر را رقم زده است. این نهادها با پخش اعترافات اجباری، صدور احکام اعدام فوری برای دست‌کم ۳۴ معترض، بازداشت‌های فله‌ای و اتهام‌زنی «خیانت» به ده‌ها هزار شرکت‌کننده در اعتراضات دی‌ماه، فضایی از وحشت عمومی ایجاد کرده‌اند. همچنین بازوی سرکوب حکومت با گروگان‌گیری و تهدید خانواده‌ها در داخل و باطل کردن گذرنامه‌ها، فعالان و دانشجویان مخالف مقیم ترکیه، ارمنستان و گرجستان را نیز برای خاموش کردن هرگونه اعتراض هدف قرار داده است.

حمله پهپادی جمهوری اسلامی به کمپ آزادی حزب دموکرات کوردستان ایران

کمپ آزادی حزب دموکرات طی یک هفته دو بار هدف حمله پهپادی رژیم ایران قرار گرفت سپاه تروریستی پاسداران عصر روز چهارشنبه ۸ مهرماه، برای دومین بار ظرف یک هفته محل سکونت خانواده‌های اعضای حزب دموکرات کوردستان ایران در کمپ آزادی واقع در حومه شهر کویه را با پهپاد انتحاری هدف قرار داد.

بر اساس گزارش‌های رسیده، عصر روز چهارشنبه ۸ مهرماه ۲۷۲۶ کوردی (۱۴۰۵خورشیدی)، یک فروند پهپاد انتحاری سپاه تروریستی پاسداران با تجاوز به حریم هوایی اقلیم کوردستان، کمپ آزادی در نزدیکی شهر کویه را هدف حمله قرار داد. این کمپ محل استقرار و سکونت اعضا و خانواده‌های حزب دموکرات کوردستان ایران است. این اقدام جنایتکارانه، دومین تهاجم پهپادی رژیم جمهوری اسلامی به این کمپ ظرف کمتر از یک هفته به شمار می‌رود.

پیش‌تر نیز روز دوشنبه ۶ مهرماه، هم‌زمان با چهارمین سالگرد موشک‌باران مقرهای حزب پس از نهایی شدن فرایند اتحاد، کمپ آزادی با سه فروند پهپاد انتحاری هدف تعرض موشکی و پهپادی سپاه قرار گرفته بود. از زمان آغاز درگیری‌های اخیر



میان آمریکا و اسرائیل با جمهوری اسلامی تاکنون، سپاه پاسداران در جریان حملات مداوم و هیستریک خود، بیش از ۱۶۴ فروند موشک و پهپاد انتحاری را به سوی مقرها و منازل مسکونی اعضا و خانواده‌های حزب دموکرات کوردستان ایران شلیک کرده است؛ آماری که ماهیت تروریستی رژیم و هراس عمیق آن از جنبش رهایی‌بخش کوردستان را آشکار می‌سازد.

کوردستان
شماره: ۹۲۸
۱۵ مهر ۱۴۰۵- ۷ اکتبر ۲۰۲۶

گره کور مرکزگرایی و ضرورت حق تعیین سرنوشت داخلی



زانیار حسینی



تصویر رایج و کلاسیکی که رسانه‌ها و ساختارهای قدرت از ایران ارائه می‌دهند، کشوری با هویت تک‌بعدی، متمرکز و یکپارچه است. اما واقعیت میدانی و تاریخی با واقعیات این جغرافیا تفاوت‌های آشکاری دارد؛ ایران کشوری کثیرالملل و موزائیکی، متشکل از ملت‌های کورد، ترک، عرب، بلوچ و دیگر گروه‌های اتنیکی است که دهه‌هاست زیر سایه یک ساختار مرکزگرای خشن زندگی می‌کنند. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به عنوان بالاترین سند حقوقی نظام حاکم، نه تنها این تکثر را به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه با انکار سیستماتیک «حق تعیین سرنوشت داخلی»، مدلی از حاکمیت ایدئولوژیک و انحصارگرایانه را بنا نهاده است. نقد این ساختار متمرکز و بررسی پیامدهای ویرانگر آن بر ملت‌های غیرفارس، کلید درک بحران‌های ژئوپلیتیک و افق پیش روی دموکراسی در این جغرافیاست.

مفهوم‌شناسی حقوقی: حق تعیین سرنوشت داخلی

در ادبیات حقوق بین‌الملل و علوم سیاسی، تفکیک میان دو خوانش از «حق تعیین سرنوشت» برای درک مطالبات ملت‌های غیرفارس در ایران حیاتی است؛ حق تعیین سرنوشت خارجی به معنای جدایی کامل حقوقی، ترسیم مرزهای جدید و تشکیل یک دولت مستقل در نظام بین‌الملل است. اما حق تعیین سرنوشت داخلی به معنای حق ملت‌ها، اقوام و گروه‌های مختلف یک کشور برای مشارکت معنادار، واقعی و دموکراتیک در سرنوشت سیاسی، اقتصادی، حقوقی و فرهنگی خود در چارچوب مرزهای موجود است. این مفهوم خود را در قالب سیستم‌های فدرال، غیرمتمرکز، خودگردانی‌های منطقه‌ای و پارلمان‌های محلی نشان می‌دهد.

در واقع حق تعیین سرنوشت داخلی یک ابزار حقوقی برای تضمین همزیستی اختیاری، عادلانه و مسالمت‌آمیز است. ساختار متمرکز حاکم بر ایران، همواره هرگونه مطالبه برای این حق مشروع را به صورت تعمدی با برچسب «تجزیه‌طلبی» و «تهدید امنیت ملی» سرکوب کرده است تا بدین ترتیب، صورت مسئله یعنی توزیع عادلانه قدرت میان ملت‌های کثیرالملل ایران را پاک کند.

کالبدشکافی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به شکل تام، نمایانگر انحصار قدرت در مرکز و انکار هویت‌های ملی غیرفارس است. تحلیل بندها و اصول این قانون نشان می‌دهد که ساختار فعلی اساسا انعطاف‌پذیری لازم برای پذیرش تکثر سیاسی و ساختارهای نامتراکم را ندارد.

تمرکز مطلق حاکمیت در نهادهای انتصابی: بر اساس ساختار قانون اساسی، قدرت مطلق در اختیار نهاد ولایت فقیه و نهادهای زیرمجموعه آن (مانند شورای نگهبان) قرار دارد. این نهادها که مستقیما از مرکز هدایت می‌شوند، هرگونه قانون یا رویکردی که تمرکززدایی اداری، سیاسی یا اقتصادی را به همراه داشته باشد، به بهانه مغایرت با شرع یا قانون اساسی رد می‌کنند. استانداران، فرمانداران و حتی مدیران کل ادارات در مناطق کوردستان، آذربایجان، بلوچستان و خوزستان نه توسط مردم بومی، بلکه توسط وزیر کشور در تهران منصوب می‌شوند.

تزئینی بودن شوراها (در فصل هفتم قانون اساسی مزبور): اگرچه در اصول ۱۰۰ تا ۱۰۶ قانون اساسی به شوراهای شهر و روستا به عنوان نمادی از مشارکت محلی اشاره شده، اما در عمل، اختیارات این شوراها به امور خدماتی و رفاهی بسیار محدود تنزل یافته است. شوراها فاقد قدرت قانون‌گذاری محلی، مدیریت منابع مالی منطقه یا کنترل بر نهادهای امنیتی و انتظامی هستند و مصوبات آنها همواره تحت تیغ نظارت مقامات انتصابی مرکز قرار دارد.

انکار هویت زبانی و فرهنگی: اصل ۱۵ قانون اساسی با لحنی مبهم به جواز تدریس ادبیات زبان‌های قومی در مدارس در کنار زبان فارسی اشاره می‌کند. با این حال، حتی این اصل نیم‌بند نیز پس از قریب به پنج دهه، هرگز به صورت سیستماتیک و سراسری اجرا نشده است. سیستم آموزشی ایران کاملا تک‌زبانه، انحصاری و در راستای ترویج هویتی است که تنوع زبانی ملل کورد، ترک، بلوچ و دیگر ملل را نادیده می‌گیرد.

ابعاد عینی مرکزگرایی

مرکزگرایی در ایران صرفا یک مسئله نظری یا حقوقی روی کاغذ نیست، بلکه پیامدهای ملموس، ویرانگر و روزمره‌ای بر زندگی میلیون‌ها انسان در مناطق پیرامونی دارد. جامعه‌شناسان سیاسی این پدیده را تحت عنوان «استعمار داخلی» توصیف می‌کنند؛ وضعیتی که در آن مرکز، منابع مناطق حاشیه‌ای را بی‌محابا می‌بلعد اما آنها را از توسعه و رفاه محروم می‌سازد.

به عنوان مثال عینی، مناطق کوردستان و بلوچستان را می‌توان در نظر گرفت. این مناطق به دلیل نگاه امنیتی شدید مرکز، به طور عامدانه از چرخ توسعه و صنعتی‌شدن محروم نگه داشته شده‌اند. فقدان زیرساخت‌های اقتصادی و کارخانجات صنعتی در کوردستان، هزاران جوان تحصیل‌کرده کورد را به شغل پرمخاطره و مرگبار «کولبری» و مخاطرات ناشی از آن سوق داده است؛ شغلی که روزانه قربانیان زیادی را بر اثر شلیک مستقیم نیروهای مرزبانی مرکز یا سوانح طبیعی می‌گیرد. در بلوچستان نیز نظام متمرکز حتی از ارائه شناسنامه و ابزار هویت به بخشی از جمعیت بومی دریغ کرده است و مردمان این مناطق نیز ناچار به انجام مشاغل پرمخاطره‌ای همچون «سوخت‌بری» شده‌اند.

نمونه دیگر خوزستان است؛ یعنی قلب تپنده اقتصاد ایران و تأمین‌کننده اصلی درآمدهای نفتی و گازی کشور. با این حال، مردمان بومی این خطه با بحران‌های شدید زیست‌محیطی، بی‌آبی، فقر مطلق، نرخ بالای بیکاری و محرومیت از ابتدایی‌ترین امکانات رفاهی دست و پنجه نرم می‌کنند. ثروت حاصل از نفت به مرکز گسیل می‌شود تا صرف پروژه‌های کلان در شهرهای مرکزی یا بازوهای نظامی نظام در خارج از مرزها شود.

ضرورت حیاتی تبعیض مثبت و عدالت ترمیمی

برای فهم عمق فاجعه، باید به این نکته اشاره کرد که اعمال ستم سیستماتیک بر ملت‌های غیرفارس سابقه صد ساله دارد و با آغاز دولت-ملت مدرن پهلوی در اوایل قرن بیستم پایه‌گذاری شد و در دوره جمهوری اسلامی به اوج رسید. در طول این صد سال، تداوم سیاست‌های آسیمیلاسیون (نادیده گرفتن و انکار هویت و ادغام اجباری فرهنگی) و سرکوب عریان به کار گرفته شد تا زبان، تاریخ، فرهنگ و آگاهی سیاسی ملت‌های کورد، بلوچ، ترک و دیگران کمرنگ و در صورت امکان پاک شود.

در چنین بستری، هنگامی که به ایران پس از جمهوری اسلامی و افق آینده فکر می‌کنیم، صرفا شعار دادن درباره «برابری حقوق شهروندی» یا «عدالت برای همه» کافی نیست. برای نمونه اگر در یک مسابقه دو، به پای یکی از دوندگان برای صد سال وزنه سنگینی بسته باشید، باز کردن این وزنه در دور آخر، مسابقه را عادلانه نمی‌کند؛ چرا که دونده آسیب‌دیده توان رقابت برابر را ندارد. از این رو، اعمال «تبعیض مثبت» و «عدالت ترمیمی» در چندین بعد، یک ضرورت حیاتی و حقوقی است:

گام نخست؛ عدالت آموزشی و زبانی: این عدالت ترمیمی در گام نخست باید خود را در ساختارهای آموزشی نشان دهد؛ به‌گونه‌ای که بودجه‌های اختصاصی و استثنایی، جدای از بودجه‌های مصوب سالیانه دولتی، برای احیا، رشد و شکوفایی زبان‌های کوردی، ترکی، بلوچی و سایر زبان‌ها اختصاص یابد. این امر شامل تأسیس دانشگاه‌ها و مراکز علمی بزرگ به زبان‌های مادری در مناطق مربوطه، بازنویسی کامل کتاب‌های درسی سراسری برای انعکاس تاریخ واقعی ملل غیرفارس، و پایان دادن به انحصار زبان رسمی است. دولت مرکزی آینده موظف است رسانه‌های تصویری و شنیداری قدرتمندی را با بودجه عمومی برای این ملت‌ها فراهم کند تا عقب‌ماندگی‌های تحمیلی یک قرن گذشته جبران شود.

گام دوم؛ بازتوزیع ثروت و جبران خسارت‌های اقتصادی: سیستم بودجه‌ریزی در ایران آینده بایستی بر پایه‌ای وارونه و منطبق با واقعیت‌های عینی و میدانی تنظیم و تدوین شود. مناطقی که برای یک قرن ثروتشان (نفت، گاز، آب، معادن و محصولات زراعی) استخراج شده و خودشان در فقر مانده‌اند، باید سهم حداکثری و فوق‌العاده‌ای از درآمدهای عمومی را برای بازسازی زیرساخت‌ها، رفع بیکاری، تأسیس بیمارستان‌ها و مراکز رفاهی و زیست‌محیطی دریافت کنند. درک این نکته ضروری است که این رویکرد یک امتیاز ویژه نیست، بلکه یک «حق حقوقی ترمیمی» برای جبران استثمار اقتصادی گذشته و تلاشی برای برقراری عدالت واقعی است.

گام سوم؛ سهمیه سیاسی و تضمین بازنمایی قدرت: مهم‌ترین بخش چنین سیستمی، در نظر گرفتن سهمیه سیاسی عادلانه است. در دوره گذار و در ساختار کلان حاکمیت آینده، باید مکانیسم‌های سهمیه‌بندی حقوقی و تضمین‌شده تعبیه شود تا اطمینان حاصل گردد که نمایندگان واقعی ملل غیرفارس در بالاترین سطوح تصمیم‌گیری سیاسی، قضایی و قانون‌گذاری حضور دارند و تصمیمات کلان بدون رضایت واقعی و حق وتوی آنها اتخاذ نمی‌شود.

نتیجه‌گیری و چشم‌انداز آینده

ایران کثیرالملل دموکراتیک، تنها به معنای تغییر کارگزاران یا نام سیستم سیاسی در آینده نیست؛ اگر جایگزین‌های احتمالی آینده، همان تفکر مرکزگرا، تک‌زبانه و تک‌هویتی گذشته را بازتولید کنند، همچون آزمون صد سال اخیر، بر کسی پوشیده نیست که ایران هرگز روی ثبات واقعی و دموکراسی پایدار را نخواهد دید؛ چرا که ساختار متمرکز قدرت، ذاتا استبدادپرور است و برای حفظ کنترل یک مرکز اقلیت بر پیرامون اکثریت و کثیرالملل، ناگزیر به استفاده از مشت آهنین، نهادهای امنیتی و سرکوب عریان خواهد بود.

دموکراسی واقعی، پایدار و صلح‌آمیز در این جغرافیا مشروط به پذیرش بدون قید و شرط این واقعیت است که ایران یک کشور کثیرالملل است و تنها راه پیش‌رو، تفویض کامل حق تعیین سرنوشت داخلی به ملت‌های کورد، ترک، بلوچ و دیگر ملل در قالب یک سیستم کاملا نامتراکم، فدرال یا کنفدرال است. به رسمیت شناختن این حق، به همراه اجرای دقیق سیاست‌های تبعیض مثبت برای جبران یک قرن سرکوب و آسیمیلاسیون، تنها تضمین برای دستیابی به عدالتی پایدار و پایان دادن به گره کور مرکزگرایی در ایران است.

***

وزن سیاسی

✍️ساسان خاتونی

از آنجا که احزاب سیاسی دارای یک بروکراسی سازمانی مشخص هستند و از مجموعه‌ای از کمیته‌ها و زیرمجموعه‌های وابسته تشکیل شده‌اند و برنامه‌ای مدون دارند که اعضای آن از جامعه مخاطب همان حزب برآمده‌اند، نخستین مؤلفه «وزن سیاسی» هر حزب و سازمانی را جایگاه اجتماعی، پایگاه مردمی و میزان نفوذ گفتمانی آن تعیین می‌کند. برای مثال، احزاب کوردستان در ۱۸ دی‌ماه گذشته با فراخوان اعتصاب عمومی، بازار و کسب‌وکار را از خوی تا آبدانان به تعطیلی کشاندند؛ یعنی در حوزه جغرافیایی چهار استان. این اتفاق، نشانه‌ای عینی از پیوند ارگانیک و متقابل میان احزاب و مردم است.

یکی دیگر از مؤلفه‌های وزن سیاسی، «حضور در میدان» است. احزاب کوردستان در نزدیک‌ترین فاصله ممکن به مرزهای جغرافیای سیاسی ایران مستقر هستند و به طور مستمر هدف حملات موشکی و پهپادی سپاه پاسداران قرار می‌گیرند. در واقع، یک حزب سیاسی اصیل در میدان واقعی حضور دارد و مبارزه می‌کند، نه صرفا در فضای اینستاگرام، فیس‌بوک و توییتر.

از دیگر مولفه‌های وزن سیاسی، مشروعیت سیاسی و گفتمانی یک جریان است. گفتمان غالب احزاب کوردستان، دموکراسی سکولار بر پایه به رسمیت شناختن هویت‌های سیاسی، اتنیکی، جنسی، جنسیتی و مذهبی است. همین جهت‌گیری مترقی است که به جنبش ملی-دموکراتیک مردم کوردستان - که یک قرن با سیاست‌های حذف و انکار روبه‌رو بوده‌اند - مشروعیت عمیق تاریخی می‌بخشد.

پیشینه تاریخی، سابقه مبارزاتی و میزان هزینه‌ای که در این مسیر پرداخته شده، مولفه بنیادین دیگری در سنجش وزن سیاسی است. برای نمونه، بیش از ۴۵۰ تن از اعضا و کادرهای حزب دموکرات کوردستان در خارج از ایران، در اقلیم کوردستان، ترکیه و کشورهای اروپایی ترور شده‌اند که در میان آنان، رهبران برجسته‌ای چون دکتر عبدالرحمن قاسملو و دکتر صادق شرفکندی شناخته‌شده‌ترین چهره‌ها هستند. افزون بر این، تنها از حزب دموکرات هشت هزار پیشمرگه در مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی جان باخته‌اند که با محاسبه شهدای دیگر احزاب، این رقم بسیار فراتر می‌رود.



زنده‌یاد دکتر قاسملو در یکی از سخنرانی‌های تاریخی خود می‌گوید: «حزب ما، حزب سه نسل است؛ نسل اول که مؤسسان حزب و جمهوری کوردستان بودند، نسل دوم که ادامه‌دهنده راه پیشوا قاضی محمد بودند، و نسل سوم ما هستیم (اعضای جوانی که در دهه ۱۳۶۰ ایستادند).» نگارنده این سطور، یک سال پس از ترور دکتر قاسملو به دنیا آمده‌ام و به این جنبش پیوسته‌ام؛ و شماری از شهدای سال‌های اخیر ما که بین ۱۹ تا ۲۲ سال سن داشتند، ۱۵ سال پس از تولد من به دنیا آمده بودند. در واقع، تداوم زنده این مبارزه از نسلی به نسل دیگر، جوهره اصلی وزن سیاسی یک جنبش را تعریف می‌کند.

در نهایت، تعداد اعضای سازمان‌یافته در ساختار تشکیلاتی، سنجه تعیین‌کننده دیگری برای وزن سیاسی است. به‌جرئت می‌توان گفت که تنها تعداد اعضای سازمان‌یافته در کمیته آلمان حزب دموکرات، از کل نیروهای تشکیلاتی بسیاری از جریان‌های پر سر و صدای اپوزیسیون ایرانی بیشتر است؛ چه رسد به احتساب بدنه عظیم سایر احزاب کوردستان.

کوردستان
• شماره: ۹۲۸
۱۵ مهر ۱۴۰۵- ۷ اکتبر ۲۰۲۶

هر شب انقلاب، هر صبح جمهوری اسلامی



روژهات موکری

امروز در جغرافیای ایران با یکی از عجیب‌ترین صحنه‌های سیاسی روبه‌رو هستیم؛ جمهوری اسلامی که در فضای مجازی بارها سقوط کرده، اما در جهان واقعی همچنان بر سر کار است. مردم هر شب انقلاب می‌کنند، حکومت تشکیل می‌دهند، قانون اساسی می‌نویسند و برای فردای پس از جمهوری اسلامی نقشه می‌کشند و در همین فضای مجازی، هرکس ایران مطلوب خودش را ساخته است: یکی ایران جمهوری می‌خواهد، دیگری ایران فدرال، یکی از ایران جدا شده، یکی پادشاهی، دیگری ایران متمرکز، یکی سکولار و دیگری دینی. عجیب‌تر آنکه هر جریان گمان می‌کند رقیب خود را شکست داده و آینده ایران را در دست گرفته است. در توییتر، اینستاگرام، تلگرام و دیگر شبکه‌های مجازی، گاهی چنان از فردای آزادی سخن گفته می‌شود که گویی فاصله ما با آن، چند ساعت بیشتر نیست. اما صبح که می‌شود، واقعیت با تمام سنگینی‌اش بازمی‌گردد: جمهوری اسلامی هنوز سر جای خود ایستاده است؛ حکومتی که همچنان سکان قدرت، ابزار سرکوب و کنترل ساختارهای سیاسی را در اختیار دارد.

مانوئل کاستلز در کتاب «شبکه‌های خشم و امید»، مفهوم جنبش اجتماعی شبکه‌ای را این‌گونه مطرح می‌کند. این جنبش‌ها در فضایی شکل می‌گیرند که او آن را «فضای جریان‌ها» می‌نامد: فضایی که در آن ارتباطات اینترنتی و شبکه‌های بی‌سیم، امکان شکل‌گیری مشارکت اجتماعی و سازمان‌یافتگی سیاسی را فراهم می‌کنند. اما کاستلز تأکید می‌کند که جنبش‌ها باید از فضای جریان‌ها به فضای مکان‌ها، یعنی خیابان و جهان واقعی منتقل شوند تا بتوانند قدرت واقعی بسازند. او جنبش‌ها را در سه مرحله تحلیل می‌کند: شبکه‌بندی ذهن‌ها، تولید معنا، و به چالش کشیدن قدرت. اگر جنبش در مرحله اول متوقف بماند، به یک همدلی اجتماعی مجازی تبدیل می‌شود، نه یک نیروی سیاسی و مبارزه واقعی.

از طرفی دیگر، جمهوری اسلامی به‌خوبی می‌داند که نمی‌تواند جلوی تمام خشم مردم را بگیرد، و لازم است خشم، در جایی تخلیه شود که نتواند به قدرت واقعی تبدیل شود. بگذارید انقلاب کنند؛ اعتراض کنند و خشم را تخلیه کنند، اما در همین صفحه موبایل و دنیای مجازی! یک مکانیسم روانی-اجتماعی که می‌توان آن را «چرخه تخلیه روزانه خشم» نامید.

میلیون‌ها انسان در ایران هر روز در جهان واقعی و زندگی روزمره با سختی‌ها، بی‌عدالتی‌ها و ناتوانی‌ها روبه‌رو می‌شوند، اما در همان جهان واقعی حرفی نمی‌زنند، سکوت می‌کنند و حتی گاهی لبخند می‌زنند؛ اما شب که می‌شود، وارد فضای مجازی می‌شوند، خشم انباشته را تخلیه می‌کنند، فریاد می‌زنند، برای حکومت شعار می‌نویسند، حکومت را سرنگون می‌کنند و احساس آرامش موقت می‌کنند؛ صبح روز بعد، دوباره همان چرخه از سر گرفته می‌شود و خشم هرگز به انرژی پایدار تبدیل نمی‌شود، بلکه مصرف می‌شود. این همان سوپاپ اطمینان دیجیتال برای حکومت‌های مستبد است؛ حکومت نیازی ندارد جلوی خشم را بگیرد، فقط کافی است اجازه دهد در جایی تخلیه شود که به قدرت واقعی تبدیل نشود؛ درست مثل دیگی که بخارش از یک دریچه کوچک خارج می‌شود تا نترکد.

تصور کنید میلیون‌ها انسان ناراضی هستند. اگر این میلیون‌ها انسان در جهان واقعی به سازمان‌یافتگی اجتماعی، تشکل، همکاری، اعتماد، بسیج اجتماعی و مشارکت سیاسی تبدیل شوند، کار هر حکومتی تقریبا تمام است. اما اگر همان میلیون‌ها انسان هر شب وارد تلفن همراه خود شوند، چند ساعت فریاد بزنند، حکومت را سرنگون کنند، با یکدیگر دعوا کنند، هشتگ بسازند، چند نفر را قهرمان و چند نفر را خائن اعلام کنند و بعد گوشی را کنار بگذارند و به زندگی روزمره برگردند، چه اتفاقی افتاده است؟

فضای مجازی می‌تواند محل اطلاع‌رسانی، ارتباط و مشارکت اجتماعی باشد، اما وقتی فعالیت سیاسی در آن محصور شود، می‌تواند به جای آنکه پلی برای رسیدن به جهان واقعی باشد، خود جایگزین جهان واقعی شود.

آن‌وقت انسان تصور می‌کند کاری کرده، چون کامنتی نوشته یا توییتی زده است.

تصور می‌کند مبارزه کرده، چون پستی منتشر کرده یا نهایتا در کلاب‌هاوس حرفی مخالف حکومت زده است.

تصور می‌کند پیروز شده، چون هزار نفر با او موافق بوده‌اند؛ و این خطرناک‌ترین بخش ماجرا است.

انسانی که احساس کند فعالیت سیاسی انجام داده، در حالی که هیچ قدرت واقعی تولید نکرده، ممکن است دیگر آن فشار درونی برای عبور از حرف به عمل را احساس نکند. جمهوری اسلامی و هیچ حکومت اقتدارگرایی، از مردمی که در فضای مجازی برایش شعار می‌نویسند، به اندازه مردمی که در جهان واقعی بتوانند با یکدیگر سازمان پیدا کنند، اعتماد بسازند و قدرت اجتماعی تولید کنند، هراس ندارد.

در واقع این حکومت‌ها از انقلاب دنیای مجازی نمی‌ترسند. چون هزاران پست ضدحکومتی، اگر به هیچ رابطه اجتماعی پایدار، تشکل‌یابی و مشارکت اجتماعی تبدیل نشود، برای ساختار قدرت تهدیدی هم‌سطح با یک شبکه کوچک واقعی اجتماعی نیست.

یک میلیون کاربر خشمگین در فضای مجازی یک چیز است، یک میلیون انسان که بتوانند اعتماد کنند، همکاری کنند و در جهان واقعی به شکل هماهنگ عمل کنند، چیز دیگری است.

به همین دلیل نباید تعداد بازدیدها را با قدرت اجتماعی اشتباه گرفت.

نباید تعداد فالوئرها را با ظرفیت سیاسی یکی دانست.

نباید صدای بلند اینترنت را با صدای واقعی جامعه اشتباه گرفت.

جمهوری اسلامی در طول دهه‌ها، سازوکارهای مختلفی برای کنترل جامعه ایجاد کرده است؛ از سرکوب مستقیم گرفته تا سانسور، فشار امنیتی و محدودسازی فضای عمومی. اما در عصر شبکه‌های اجتماعی، کنترل کامل فضای ارتباطی دشوارتر شده است. مردم ابزارهای بی‌سابقه‌ای برای حرف زدن دارند، اما داشتن ابزار حرف زدن، به معنای داشتن قدرت تغییر نیست. اگر جامعه به جایی برسد که حرف زدن جای عمل را بگیرد، حکومت می‌تواند با وجود حجم عظیم نارضایتی، همچنان پابرجا بماند.

و اینجاست که باید مراقب یک توهم بسیار خطرناک باشیم: اینکه چون همه‌چیز را می‌بینیم، پس همه‌چیز در حال تغییر است.

نه؛ ممکن است ما هر روز شاهد صدها هزار اعتراض مجازی باشیم و در همان زمان ساختار واقعی قدرت بدون تغییر باقی بماند.

دنیای مجازی که پر از انقلاب است و سقوط دولت؛ و خیابان و زندگی واقعی که پر از ترس است. ترسی که تنها از گلوله نیست، از بازداشت یا خشونت نیست. ترس در یک جامعه استبدادزده می‌تواند بسیار عمیق‌تر باشد:

ترس از تنها ماندن.
ترس از اینکه دیگران همراهی نکنند.
ترس از تنهایی هزینه دادن.
ترس از آینده نامعلوم.
ترس از بی‌اعتمادی.
ترس از اینکه اگر من شروع کنم و دیگری نیاید چه؟

و دقیقا به همین دلیل، فضای مجازی می‌تواند احساس شجاعت کاذب ایجاد کند. در صفحه موبایل، انسان تنها نیست؛ هزاران نفر کنار او هستند. اما در جهان واقعی، ممکن است همان انسان وقتی احساس کند باید قدمی بردارد، ناگهان با سؤال دیگری روبه‌رو شود: «اگر من تنها باشم چه؟»

پس در همان قدم اول، انقلاب واقعی متوقف می‌شود؛ نه به دلیل نبود خشم و نفرت، بلکه به دلیل نبود اعتماد، سازمان‌یافتگی و تشکیلات کافی برای تبدیل خشم به قدرت اجتماعی.

حکومت از ده نفر انسان سازمان‌یافته بیشتر می‌ترسد تا میلیون‌ها شهروند مجازی. حکومت خوب می‌داند یک انسان سیاسی یا یک مبارز واقعی کسی نیست که بیشترین حرف را بزند؛ کسی است که بتواند با انسان دیگری رابطه‌ای مبتنی بر اعتماد بسازد. بعد با نفر سوم، بعد با نفر چهارم، تا جایی که یک شبکه انسانی شکل بگیرد؛ شبکه‌ای که در برابر نخستین فشار از هم نپاشد، شبکه‌ای که وابسته به یک هشتگ نباشد، شبکه‌ای که با حذف یک حساب کاربری نابود نشود، شبکه‌ای که زندگی واقعی و درد واقعی را در دنیای واقعی خوب بشناسد. این همان چیزی است که حکومت‌ها از آن می‌ترسند: قدرت سازمان‌یافته.

برای مثال، تجربه سیاسی کوردستان دقیقا نشان می‌دهد که میان فریاد برای آزادی و ساختن نیروی سیاسی برای آزادی چه فاصله بزرگی وجود دارد. کوردها دهه‌هاست که برای رسیدن به آزادی، سازمان سیاسی، تشکیلات، نهاد، رسانه و شبکه اجتماعی ساخته و هزینه داده‌اند. این تجربه برای تمام نیروهای سیاسی ایران یک درس روشن دارد: هیچ آرمان سیاسی بدون نیروی اجتماعی سازمان‌یافته به واقعیت تبدیل نمی‌شود. قدرت واقعی از انسان‌هایی ساخته می‌شود که بتوانند به یکدیگر اعتماد کنند و برای هدفی مشترک، در جهان واقعی مسئولیت بپذیرند.

شاید جمهوری اسلامی از اینکه ما هر شب انقلاب کنیم، ناراحت نباشد! این جمله شاید در نگاه اول عجیب باشد، اما باید آن را جدی گرفت. اگر فردی هر شب در فضای مجازی جمهوری اسلامی را سرنگون کند، اما صبح همچنان همان زندگی قبلی را ادامه دهد، چه چیزی در ساختار قدرت تغییر کرده است؟ اگر ده میلیون نفر یک هشتگ را منتشر کنند، اما نتوانند حتی یک رابطه اجتماعی پایدار ایجاد کنند، یا جلوی شکنجه و اعدام را بگیرند، چه چیزی ساخته شده است؟ اگر هزاران نفر دولت آینده تشکیل دهند، اما هنوز از نخستین قدم در جهان واقعی هراس داشته باشند، آن دولت کجاست؟ در صفحه موبایل و یوتیوب و توییتر؟ این حکومت‌ها با دولت‌های داخل این صفحات سرنگون نمی‌شوند.

و باید از خودمان بپرسیم: آیا فضای مجازی برای ما تبدیل به ابزار مبارزه شده است، یا مبارزه را به یک فعالیت مجازی تبدیل کرده‌ایم؟

انقلاب واقعی از جایی آغاز می‌شود که انسان از این صفحات بیرون می‌آید. مسیر تغییر از جایی آغاز می‌شود که انسان دیگر به تعداد لایک‌های خود افتخار نکند، بلکه به تعداد روابط واقعی و اعتمادهایی که ساخته است فکر کند؛ از جایی که شعار به مسئولیت تبدیل شود؛ از جایی که هواداری به مشارکت تبدیل شود؛ از جایی که خشم به سازمان‌یافتگی تبدیل شود؛ از جایی که جمله «من مخالف جمهوری اسلامی هستم» تبدیل شود به: «من برای آینده‌ای متفاوت چه ظرفیت واقعی ساخته‌ام؟»

جمهوری اسلامی اگر با جامعه‌ای روبه‌رو شود که توانایی تبدیل خواست خود به قدرت اجتماعی و مشارکت سیاسی واقعی را پیدا کرده باشد، کارش تمام است. چون جمهوری اسلامی می‌تواند با یک هشتگ بجنگد، می‌تواند یک حساب کاربری را ببندد، می‌تواند یک صفحه را فیلتر کند، می‌تواند روایت‌ها را سرکوب یا به نفع خودش تغییر دهد؛ اما نقطه تعیین‌کننده زمانی آغاز می‌شود که انسان‌ها از صفحه‌ها به یکدیگر برسند.

آنجاست که خشم، دیگر تخلیه نمی‌شود، بلکه تبدیل به انرژی اجتماعی می‌شود. آنجاست که انقلاب دیگر یک کلمه در تلفن همراه نیست. آنجاست که دولت آینده دیگر یک بحث اینترنتی نیست. آنجاست که انسان از تماشاگر تاریخ به سازنده تاریخ تبدیل می‌شود.

و امروز، مهم‌ترین پرسش این است که چند نفر حاضرند از جهان مجازی بیرون بیایند و در جهان واقعی، مسئولیت خواسته‌های خود را بپذیرند؟ چون آنچه هر ساختار اقتدارگرایی را به چالش می‌کشد، جامعه‌ای است که دیگر نمی‌خواهد خشم خود را تنها در صفحه تلفن تخلیه کند، بلکه اعتماد می‌سازد، سازمان می‌یابد، تشکل پیدا می‌کند و قدرت اجتماعی خود را در جهان واقعی به وجود می‌آورد.

***

تروریست کیست؟



یکی از نکات قابل‌تأمل در سخنرانی مسعود پزشکیان، رئیس‌جمهور جمهوری اسلامی، در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، تأکید او بر این بود که «ما تروریست نیستیم». شاید در نگاه نخست، چنین جمله‌ای یک دفاع سیاسی معمول از سوی یک مقام دولتی به نظر برسد؛ اما وقتی رئیس‌جمهور کشوری که نزدیک به نیم قرن است با بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متعدد روبه‌روست، در یکی از مهم‌ترین تریبون‌های بین‌المللی بخش قابل‌توجهی از سخنان خود را به اثبات «تروریست نبودن» اختصاص می‌دهد، این پرسش مطرح می‌شود که اساسا تروریست کیست و چرا چنین اتهامی متوجه جمهوری اسلامی شده است؟



البرز روئین‌تن

پزشکیان نماینده نظامی است که از نخستین روزهای به قدرت رسیدنش، برخورد با مخالفان و منتقدان را یکی از ابزارهای اصلی تثبیت قدرت قرار داده است. اعدام، زندان، شکنجه، سرکوب و ترور مخالفان، در طول دهه‌های گذشته، بخش مهمی از تاریخ جمهوری اسلامی را تشکیل داده است. از فعالان و رهبران جریان‌های سیاسی مختلف، از ملی‌مذهبی‌ها و نیروهای چپ گرفته تا مخالفان کورد و دیگر جنبش‌های سیاسی در ایران، شمار زیادی هدف سرکوب، اعدام یا ترور قرار گرفته‌اند.

این روند تنها به داخل مرزهای ایران محدود نمانده است. در طول دهه‌های گذشته، مخالفان جمهوری اسلامی در نقاط مختلف جهان نیز هدف عملیات تروریستی قرار گرفته‌اند. از پاریس و برلین و وین گرفته تا بوئنوس‌آیرس و دیگر شهرهای جهان، پرونده‌هایی شکل گرفته که در آنها اتهام دخالت یا حمایت جمهوری اسلامی از عملیات خشونت‌آمیز علیه مخالفان مطرح شده است. برخی از این پرونده‌ها حتی به دادگاه‌های بین‌المللی و اروپایی کشیده شده‌اند و در مواردی، دادگاه‌ها افرادی از ساختار جمهوری اسلامی یا عوامل مرتبط با آن را مسئول یا دخیل در اقدامات تروریستی شناخته‌اند. این پرونده‌ها بخشی از مبنای تصویری است که جمهوری اسلامی را به حمایت از تروریسم دولتی یا برون‌مرزی متهم می‌کند.

موضوع تنها به عملیات علیه مخالفان جمهوری اسلامی نیز محدود نمی‌شود. جمهوری اسلامی طی سال‌های گذشته روابط گسترده‌ای با گروه‌های مسلح و شبه‌نظامی در خاورمیانه داشته است؛ گروه‌هایی که برخی دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی آنها را سازمان‌های تروریستی می‌دانند. حمایت مالی، نظامی و سیاسی تهران از گروه‌هایی در منطقه، یکی از محورهای اصلی انتقاد دولت‌های مختلف از سیاست خارجی جمهوری اسلامی بوده است. حتی درباره گروه‌هایی که از نظر ایدئولوژیک با جمهوری اسلامی تفاوت‌های اساسی دارند نیز گزارش‌ها و اسناد متعددی درباره ارتباطات و تماس‌ها منتشر شده است. نمونه‌هایی مانند طالبان و القاعده نشان می‌دهند که روابط میان دولت‌ها و گروه‌های مسلح همیشه صرفا بر پایه همسویی ایدئولوژیک شکل نمی‌گیرد و گاهی منافع سیاسی و امنیتی می‌تواند زمینه همکاری یا ارتباط میان طرف‌هایی با دیدگاه‌های متفاوت را فراهم کند.

در چهار دهه گذشته، جنگ‌ها و بحران‌های متعددی در خاورمیانه رخ داده‌اند که جمهوری اسلامی در برخی از آنها مستقیما یا از طریق حمایت از گروه‌های مسلح منطقه‌ای نقش داشته است. پیامد این سیاست‌ها، در بسیاری از موارد، چیزی جز افزایش خشونت، بی‌ثباتی، آوارگی و قربانی‌شدن انسان‌های بی‌شمار نبوده است.

با وجود این سابقه و ده‌ها پرونده و اتهام دیگر، پزشکیان در مجمع عمومی سازمان ملل اعلام می‌کند که جمهوری اسلامی «تروریست نیست». اما مسئله مهم‌تر از خود این جمله، پرسشی است که پشت آن قرار دارد: چرا پس از نزدیک به پنج دهه حکومت، هنوز یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که رئیس‌جمهور ایران احساس می‌کند باید در برابر افکار عمومی جهان درباره آن توضیح دهد، اتهام تروریسم است؟

جمهوری اسلامی می‌تواند تلاش کند تصویر دیگری از خود در جهان ارائه دهد؛ اما قضاوت درباره این موضوع تنها با سخنرانی یک مقام سیاسی تعیین نمی‌شود. عملکرد حکومت‌ها، رفتار آنها با مخالفان، روابطشان با گروه‌های مسلح، پرونده‌های قضایی و سیاست خارجی آنهاست که در نهایت تصویرشان را در افکار عمومی و نزد دولت‌های دیگر شکل می‌دهد.

از سوی دیگر، مسئله مهم این است که ایران کشوری با ظرفیت‌های عظیم انسانی، تاریخی، فرهنگی و اقتصادی است؛ کشوری که میلیون‌ها انسان در آن زندگی می‌کنند و بخش بزرگی از مردم آن خواهان آینده‌ای متفاوت و بهتر هستند. در شرایطی که بسیاری از کشورهای جهان در زمینه‌های اقتصادی، علمی، فناوری و اجتماعی در حال تغییر و پیشرفت‌اند، بخش بزرگی از انرژی سیاسی جمهوری اسلامی همچنان صرف دفاع از عملکرد خود و پاسخ به اتهام‌هایی می‌شود که طی دهه‌ها علیه آن مطرح شده است.

شاید به جای آنکه جمهوری اسلامی در مهم‌ترین تریبون‌های بین‌المللی تلاش کند ثابت کند «تروریست نیست»، بهتر باشد به این پرسش پاسخ دهد که چرا چنین تصویری از آن شکل گرفته است و برای تغییر این تصویر چه اقداماتی انجام داده و چه اقداماتی می‌تواند انجام دهد.

تروریسم را نمی‌توان تنها با یک جمله انکار کرد. آنچه در نهایت درباره یک حکومت قضاوت می‌شود، نه ادعای آن درباره خودش، بلکه مجموعه رفتارها و عملکردهای آن در طول زمان است. پرسش «تروریست کیست؟» نیز بیش از آنکه با یک سخنرانی پاسخ داده شود، باید با بررسی تاریخ، اسناد، پرونده‌های قضایی و عملکرد سیاسی و امنیتی حکومت‌ها پاسخ داده شود. جهان برای شناخت یک حکومت، بیش از آنکه به گفته‌های آن توجه کند، به رفتار آن نگاه می‌کند.

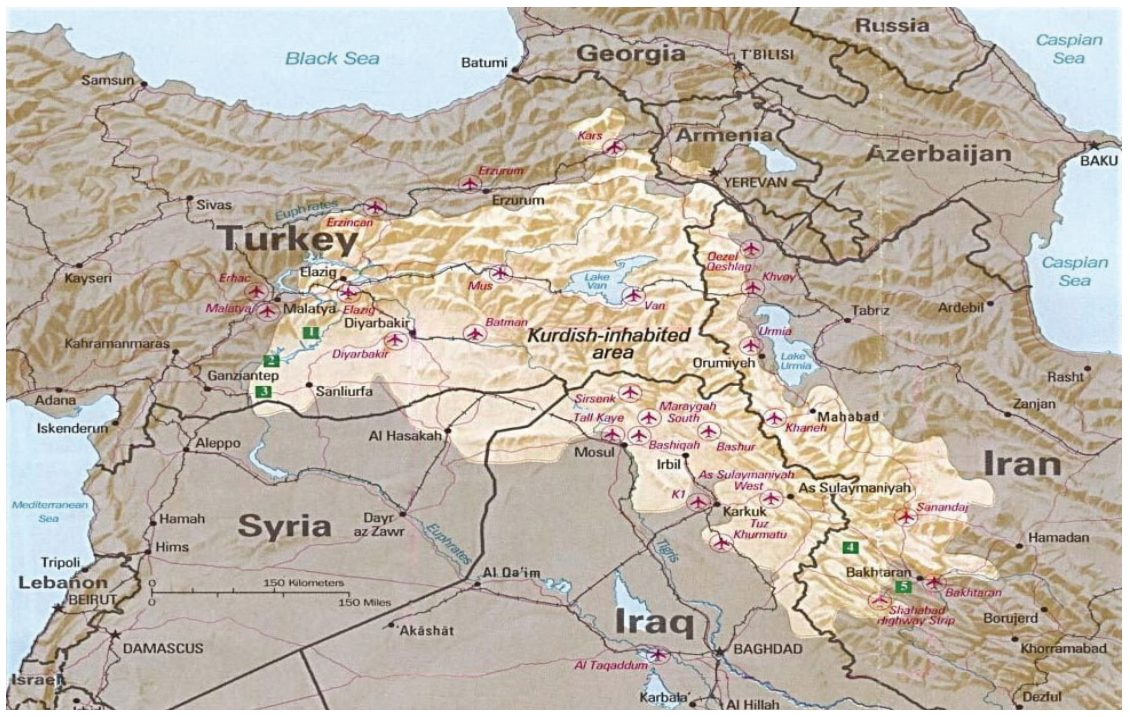
کوردستان
• شماره: ۹۲۸
۱۵ مهر ۱۴۰۵- ۷ اکتبر ۲۰۲۶

کوردها در برابر تحولات ژئوپلیتیکی خاورمیانه

تحلیل ژئوپلیتیکی — وضعیت در سال ۲۰۲۶



د. بابان الیاسی



مسئله کوردها از میان نمی‌رود، بلکه شکل آن دگرگون می‌شود. این مسئله به‌تدریج از یک مطالبه عمدتا سرزمینی و نظامی، به سوی مبارزه‌ای برای به‌رسمیت‌شناخته‌شدن، نمایندگی سیاسی، حقوق جمعی، تمرکززدایی و تضمین‌های نهادی حرکت می‌کند؛ آن هم در خاورمیانه‌ای که خود در حال بازآرایی عمیق ژئوپلیتیکی است. بقای جنبش، بیش از هر چیز، به توانایی سازگاری هوشمندانه و نوسازی ابزارهای مبارزه در توازن جدید قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بستگی دارد.

ساختار سیاسی و ائتلاف‌ها در خاورمیانه با تحولات عمیقی روبه‌رو هستند. دست‌کم طی دو دهه گذشته، کوردها به‌عنوان بازیگران غیردولتی در عراق و سوریه، نقش مهمی در تحولات و بازآرایی‌های منطقه‌ای ایفا کرده‌اند؛ به‌ویژه پس از سقوط صدام حسین در سال ۲۰۰۳ و در جریان مبارزه با دولت اسلامی (داعش). کوردها — که شمار آنان حدود ۵۰ میلیون نفر برآورد می‌شود و عمدتا در ترکیه، ایران، عراق و سوریه زندگی می‌کنند — با این حال یک بازیگر سیاسی یکپارچه و متحد را تشکیل نمی‌دهند. آنان میان چندین دولت، حزب سیاسی، جریان ایدئولوژیک و راهبرد سیاسی تقسیم شده‌اند. با وجود این، تحولات اخیر خاورمیانه محیط راهبردی فعالیت کوردها را به‌طور عمیقی تغییر داده است. جمعیت‌های کورد عمدتا در چهار کشور متمرکز هستند. از این رو، نوعی پیوستگی جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی میان مناطقی که اکثریت یا جمعیت قابل‌توجهی از کوردها در آن زندگی می‌کنند وجود دارد؛ اما این پیوستگی به وحدت سیاسی منجر نشده است. کوردهای ترکیه، عراق، ایران و سوریه در نظام‌های سیاسی متفاوتی زندگی می‌کنند و سازمان‌های سیاسی آنان نیز گاه اهداف و راهبردهای متفاوتی را دنبال می‌کنند.

عراق: نهادینه‌شده‌ترین الگوی سیاسی کوردها

وضعیت کوردها در عراق، نهادینه‌شده‌ترین نمونه در میان چهار کشور است. از زمان تصویب قانون اساسی عراق در سال ۲۰۰۵، اقلیم کوردستان دارای جایگاه خودمختار، دولت و پارلمان خود بوده است. با این حال، این خودمختاری همچنان به توازن قوا و روابط قدرت با بغداد، آنکارا، تهران و واشنگتن وابسته است. اقلیم کوردستان عراق در حال حاضر با محدودیت‌ها و فشارهای مهمی مواجه است. تنش میان احزاب اصلی کوردستان عراق، به‌ویژه حزب دموکرات کوردستان (KDP) و اتحادیه میهنی کوردستان (PUK)، در ایجاد برخی بن‌بست‌های نهادی و سیاسی نقش داشته است. همزمان، دولت فدرال عراق تلاش می‌کند کنترل خود را بر برخی منابع مالی، گمرکی و نفتی تقویت کند. اقلیم کوردستان عراق در نقطه تلاقی چندین پویایی ژئوپلیتیکی قرار دارد: روابط با بغداد، منافع امنیتی ترکیه، نفوذ ایران و نقش ایالات متحده. بنابراین، خودمختاری اقلیم از نظر نهادی به رسمیت شناخته شده است، اما از نظر سیاسی و اقتصادی به محیط منطقه‌ای بسیار بی‌ثبات وابستگی دارد.

سوریه: از خودمختاری عملی تا ادغام نهادی؟

وضعیت در سوریه متفاوت است. کوردها از سال ۲۰۱۲ نوعی خودمختاری سیاسی و اداری را در شمال‌شرق سوریه ایجاد کرده بودند. با این حال، شکل‌گیری وضعیت جدید سوریه پس از سقوط رژیم بشار اسد در دسامبر ۲۰۲۴، این محیط سیاسی و ژئوپلیتیکی را به‌طور عمیقی تغییر داد. تحولات سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶، از جمله درگیری‌ها، مذاکرات و توافق‌های میان مقامات سوری و نیروهای کورد، به‌تدریج فضای موجود برای یک خودمختاری مستقل کوردی را کاهش داده است. توافق‌های انجام‌شده، از جمله بر ادغام نیروهای کورد و برخی نهادهای کوردی در ساختارهای دولت سوریه تأکید دارند. پرسش اصلی اکنون این است که کدام‌یک از دستاوردهای سیاسی، اداری، فرهنگی و زبانی کوردها می‌تواند در چارچوب دولت جدید سوریه حفظ شود. کاهش یا تغییر سطح حضور و تعهد ایالات متحده نیز توازن قوا را تغییر داده است. کوردهای سوریه دیگر نمی‌توانند به همان میزان گذشته بر حمایت نظامی‌ای که در جریان مبارزه با داعش از آن برخوردار بودند، اتکا کنند. بنابراین، آنان باید جایگاه خود را در یک توازن جدید منطقه‌ای تعریف و از طریق مذاکره تثبیت کنند. از این منظر، سرزمین‌های کوردنشین بیش از آنکه یک فضای سیاسی یکپارچه باشند، به‌عنوان یک فضای جغرافیایی، تاریخی و اجتماعی ـ سیاسی وجود دارند.

چندپارگی سیاسی کوردها

این چندپارگی میان خانواده‌های اصلی سیاسی کورد به‌وضوح قابل مشاهده است. حزب دموکرات کوردستان عراق به‌طور سنتی روابط نزدیکی با آنکارا دارد، در حالی که اتحادیه میهنی کوردستان روابط متفاوتی با بغداد و تهران برقرار کرده است. در سوریه، حزب اتحاد دموکراتیک (PYD) و نیروهای دموکراتیک سوریه (SDF) ساختار سیاسی و نظامی ویژه‌ای ایجاد کرده بودند. در ایران نیز سازمان‌های مختلف کورد در شرایط متفاوتی، از جمله از خارج از کشور یا به‌صورت مخفیانه، به فعالیت خود ادامه می‌دهند. از نظر جغرافیایی، جمعیت‌های کورد همواره تحت فشار کشورهای پیرامون خود، یعنی ترکیه، ایران، عراق و سوریه، قرار دارند. این وضعیت یکی از مهم‌ترین عناصر ساختاری ژئوپلیتیک کوردها را تشکیل می‌دهد. بنابراین، مسئله کوردها را نمی‌توان صرفا بر اساس پویایی‌های داخلی جوامع کورد تحلیل کرد. این مسئله باید از طریق سیاست‌های امنیتی، راهبردهای سرزمینی و منافع ژئوپلیتیکی چهار کشور مذکور نیز مورد بررسی قرار گیرد.

سازگاری احزاب سیاسی کورد با تحولات منطقه‌ای

در محیطی ژئوپلیتیکی تا این اندازه بی‌ثبات، توانایی احزاب و جنبش‌های سیاسی کورد برای سازگاری با شرایط جدید، عاملی اساسی برای بقای سیاسی آنان محسوب می‌شود. تحولات خاورمیانه — جنگ‌ها، رژیم‌ها، تحول مرزها، مداخله قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، سرکوب دولتی و تغییر توازن قوا — سازمان‌های کورد را وادار می‌کند که به‌طور مستمر راهبردها، ائتلاف‌ها، ساختارهای سازمانی و شیوه‌های بسیج سیاسی خود را بازنگری کنند. سازمانی که کاملا به یک راهبرد یا ساختار به‌جامانده از یک دوره تاریخی گذشته وابسته باقی بماند، ممکن است به‌تدریج توانایی عمل سیاسی خود را از دست داده و در محیط سیاسی عمیقا دگرگون‌شده به حاشیه رانده شود. با این حال، سازگاری الزاما به معنای کنار گذاشتن هویت یا اهداف بنیادین یک جنبش نیست. برعکس، سازگاری می‌تواند امکان حفظ اهداف اساسی سیاسی را از طریق تغییر ابزارهای دستیابی به آنها فراهم کند. یک سازمان می‌تواند از مبارزه مسلحانه به فعالیت نهادی، از بسیج مخفیانه به مشارکت سیاسی، از رویارویی مستقیم به مذاکره و همچنین به اشکال جدید دیپلماسی، بسیج اجتماعی و نمایندگی بین‌المللی روی آورد. بنابراین، بقای سیاسی تنها به توانایی حفظ یک سازمان موجود وابسته نیست، بلکه به توانایی تحول و سازگاری آن بدون از دست دادن هویت و پایگاه مشروعیت خود نیز بستگی دارد. پرسش اساسی در اینجا چنین است: چگونه می‌توان یک هویت فراملی را به ظرفیت سیاسی تبدیل کرد، بدون آنکه واکنشی هماهنگ از سوی دولت‌هایی ایجاد شود که با هرگونه تغییر در مرزها یا سازمان سرزمینی خود مخالفت می‌کنند؟ این یکی از مهم‌ترین معضلات ژئوپلیتیکی جنبش‌های کورد است.

ترکیه: از مبارزه مسلحانه به مسئله نهادی

در ترکیه، تحولی مهم در حال شکل‌گیری است. حزب کارگران کوردستان (PKK) در سال ۲۰۲۵ اعلام کرد که قصد دارد به مبارزه مسلحانه خود پایان داده و سازمان خود را منحل کند. این تحول، تغییر مهمی در مسئله کوردها ایجاد می‌کند: بحث می‌تواند به‌تدریج از یک منطق عمدتا نظامی به سوی یک منطق نهادی و سیاسی حرکت کند. با این حال، مذاکرات همچنان پیچیده است. مطالبات کوردها، از جمله بر حقوق سیاسی، فرهنگی و زبانی متمرکز است، در حالی که آنکارا پایان کامل ساختارهای مسلحانه PKK را به روند مذکور مرتبط می‌کند. یکی از برداشت‌های ممکن از راهبرد ترکیه این است که آنکارا تلاش می‌کند مسئله کوردها را به‌عنوان یک عامل منازعه کاهش دهد، در حالی که از هرگونه تحول به سوی یک وضعیت سیاسی مبتنی بر قلمرو جلوگیری می‌کند. این تحول ممکن است شامل پذیرش برخی حقوق فرهنگی و زبانی باشد، بدون آنکه الزاما به خودمختاری، فدرالیسم یا شکل دیگری از سرزمینی‌شدن قدرت سیاسی منجر شود. در نتیجه، مسئله تاریخی دیگر تنها مبارزه مسلحانه نیست؛ بلکه به مسئله شناسایی سیاسی و قانون اساسی هویت کورد در چارچوب دولت‌های موجود نیز تبدیل شده است.

مسئله کوردها پس از مبارزه با داعش

مسئله کوردها عمدتا با هویت ملی، زبان، حقوق سیاسی و توزیع قدرت سرزمینی مرتبط است. با این حال، ظهور و سپس افول جنبش‌های اسلام‌گرا محیط راهبردی منطقه را به‌شدت تغییر داده است. داعش به‌ویژه تهدیدی جدی برای جمعیت‌های کورد در سوریه و عراق بود. فروپاشی قلمرو تحت کنترل دولت اسلامی، برای مدتی نقش نیروهای کورد سوری مورد حمایت ائتلاف بین‌المللی را تقویت کرد. با این حال، کاهش تدریجی این اولویت راهبردی، ارزش ژئوپلیتیکی همکاری میان کوردهای سوریه و ایالات متحده را نیز کاهش داد. این تحول یک واقعیت اساسی در سیاست بین‌الملل را نشان می‌دهد: ائتلاف میان بازیگران دولتی و غیردولتی اغلب بر اساس منافع راهبردی مشخص شکل می‌گیرد و هنگامی که اولویت‌ها تغییر کنند، ممکن است جهت آن نیز تغییر کند.

قدرت سیاسی: خودمختاری، تمرکزگرایی یا فدرالیسم؟

پرسش اساسی اکنون این است که چه مدل سیاسی‌ای می‌تواند روابط میان جمعیت‌های کورد و دولت‌هایی را که در آنها زندگی می‌کنند سازماندهی کند. سه جهت‌گیری اصلی را می‌توان از یکدیگر متمایز کرد:

۱. خودمختاری سرزمینی: نخستین گزینه، خودمختاری سرزمینی، به‌ویژه در چارچوب فدرال است. این مدل در عراق نهادینه شده و طی چند سال نیز به‌عنوان یک الگوی مهم در شمال‌شرق سوریه مطرح بود. این مدل بر وجود نهادهای سرزمینی‌ای استوار است که در چارچوب دولت، از اختیارات سیاسی و اداری مشخصی برخوردارند.

۲. تمرکززدایی: گزینه دوم، تمرکززدایی است. هدف این مدل دستیابی به حقوق مهم زبانی، فرهنگی، اداری و سیاسی است، بدون آنکه لزوما وحدت سرزمینی یا مرزهای بین‌المللی دولت زیر سؤال برود.

۳. ادغام همراه با تضمین‌های قانون اساسی: گزینه سوم، ادغام در دولت مرکزی همراه با تضمین‌های قانون اساسی است. در این مدل، حقوق زبانی، فرهنگی، سیاسی و اداری می‌تواند از طریق قانون اساسی و قوانین عادی به رسمیت شناخته و حمایت شود، بدون آنکه یک خودمختاری سرزمینی فدرال ایجاد شود. این گزینه می‌تواند به‌ویژه در شرایط سوریه اهمیت پیدا کند و در زمینه ترکیه نیز قابل بررسی باشد. در سوریه، ماهیت نظام سیاسی جدید، عاملی تعیین‌کننده خواهد بود. مسئله کوردها از این منظر به یکی از آزمون‌های اصلی توانایی دولت جدید سوریه برای ایجاد یک نظام سیاسی فراگیر تبدیل شده است.

ترکیه: تحول راهبردی و محدودیت‌های سرزمینی‌شدن قدرت

در ترکیه، بحث‌های مربوط به پایان مبارزه مسلحانه PKK با تحلیل‌های متفاوتی همراه است. برخی معتقدند کنار گذاشتن مبارزه مسلحانه می‌تواند فضای بیشتری برای توسعه نیروهای سیاسی جدید کورد در ترکیه، چه در داخل و چه در خارج از کشور، ایجاد کند. بر اساس این دیدگاه، مبارزه مسلحانه PKK به برخی محدودیت‌های راهبردی و سیاسی خود رسیده است. برداشت دیگری بر این باور است که با توجه به تحولات خاورمیانه، افزایش نقش اسرائیل و تضعیف موقعیت منطقه‌ای ایران، ترکیه تلاش می‌کند خطر استفاده ابزاری از مسئله کوردها علیه خود را پیش‌بینی و مدیریت کند. در این چارچوب، آنکارا ممکن است برخی حقوق فرهنگی و زبانی را بپذیرد، اما همچنان با ایجاد یک وضعیت سیاسی مبتنی بر خودمختاری، فدرالیسم یا شکل دیگری از سرزمینی‌شدن قدرت مخالفت کند.

ایران، اسرائیل و بازآرایی منطقه‌ای

توازن قوا در خاورمیانه همچنان در حال تغییر است. نقش منطقه‌ای ایران در نتیجه تحولات اخیر به‌شدت تضعیف شده، اما از بین نرفته است. در این شرایط جدید، اسرائیل تلاش می‌کند توانایی‌های منطقه‌ای ایران را محدود کند و مانع آن شود که بازآرایی منطقه‌ای به شکل‌گیری ساختارهای جدیدی منجر شود که بتوانند تهدیدی برای امنیت آن ایجاد کنند. از دیدگاه آنکارا و تهران، هرگونه تحول به سوی خودمختاری فرامرزی کوردها می‌تواند به‌عنوان تهدیدی بالقوه برای تمامیت ارضی آنان تلقی شود. بنابراین، ترکیه و ایران تلاش می‌کنند مانع آن شوند که خودمختاری کوردها در یک کشور همسایه به الگویی سیاسی تبدیل شود که بتواند بر جمعیت‌های کورد خودشان تأثیر بگذارد. این پویایی تا حدی توضیح می‌دهد که چرا تحولات سیاسی اقلیم کوردستان عراق و شمال‌شرق سوریه با دقت ویژه‌ای از سوی آنکارا و تهران دنبال می‌شود.

جغرافیای راهبردی اقلیم کوردستان عراق

جغرافیا همچنین توضیح می‌دهد که چرا عراق به یکی از فضاهای مرکزی مسئله کوردها تبدیل شده است. اقلیم کوردستان عراق در میان ترکیه و ایران قرار دارد و دارای منابع انرژی و مرزهای راهبردی است. بنابراین، مسئله کوردها تنها یک مسئله ملی نیست؛ بلکه به کنترل کریدورها، مرزها، منابع انرژی و مسیرهای تجاری نیز مربوط می‌شود. ترکیه یکی از بازیگران منطقه‌ای است که بیشترین منافع مستقیم را در کنترل روند تحولات مسئله کوردها در سوریه و عراق دارد. آنکارا همزمان تلاش می‌کند روابط خود را با بغداد تقویت کرده و نفوذ خود را در سوریه افزایش دهد. از این رو، روابط ترکیه و عراق به بخشی از یک راهبرد منطقه‌ای گسترده‌تر تبدیل شده است.

ایران و کوردهای ایران

ایران سازمان‌های کورد ایرانی را بخشی از مسئله امنیت ملی خود می‌داند. سازمان‌های کورد ایرانی همچنان تحت فشارهای امنیتی قابل‌توجهی قرار دارند و این امر ظرفیت آنها را برای توسعه یک راهبرد سیاسی علنی در داخل کشور محدود می‌کند. مسئله کوردها در ایران همچنان به‌شدت با سیاست داخلی ایران مرتبط است، اما در عین حال با تنش‌های منطقه‌ای میان ایران، اسرائیل، ایالات متحده، ترکیه و دیگر بازیگران خاورمیانه نیز ارتباط دارد.

ادامه در صفحه‌ی ۹

کوردستان
• شماره: ۹۲۸
۱۵ مهر ۱۴۰۵- ۷ اکتبر ۲۰۲۶

مسئله هویت ملی در کرماشان و ایلام:

از انکار تاریخی تا آسیب‌شناسی معاصر



ساڕو خسروی

مقدمه

هویت مانند آینه است؛ اگر خودت را در آن نبینی، دیگری تصویر خودش را در آن می‌بیند و به نام تو سخن می‌گوید. این داستان دو سده اخیر کرماشان و ایلام است؛ روی نقشه نامشان هست، اما صدایشان در تاریخ کمرنگ شده است.

پرسش بزرگ این نیست که آیا مردم کرماشان و ایلام کورد هستند یا نه؛ چون زبان، خون، موسیقی و در کل فرهنگ مشترکشان پاسخ را می‌دهد. بلکه پرسش بنیادین این است: چگونه یک سیستم سیاسی توانست هویتی چند هزار ساله را زیر سؤال ببرد و انسان را به جایی برساند که از زبان مادری خود شرم کند؟

برای درکی علمی از این پدیده، لازم است به سه نظریه اصلی تکیه کنیم:

اول: مانوئل کاستلز می‌گوید هویت سه نوع است: هویت مشروعیت‌بخش که قدرت بر مردم تحمیل می‌کند، هویت مقاومت که مردم برای حفظ خود می‌سازند، و هویت پروژه‌ای که برای ساختن آینده است. در کرماشان و ایلام، دولت همواره تلاش کرده «هویت مشروعیت‌بخش ایرانی–شیعی» را تحمیل کند.

دوم: فردریک بارت معتقد است هویت ملی با مرزها تعیین می‌شود، نه با محتوای درونی. وقتی مرز زبان و فرهنگ در کرماشان کمرنگ می‌شود، هویت نیز ضعیف می‌شود.

سوم: بندیکت اندرسون می‌گوید ملت «اجتماعی تصوری» است که با زبان و صنعت چاپ ساخته می‌شود. وقتی اجازه داده نشد زبان کوردی در کرماشان به زبان آموزش و مطبوعات تبدیل شود، آن حس مشترک تکه‌تکه شد.

بحران هویت در کرماشان و ایلام رویدادی ناگهانی نیست، بلکه فرآیندی تاریخی و چهارمرحله‌ای است:

مرحله اول: صفویه (از ۱۵۰۱ به بعد): در این دوره برای اولین بار مذهب شیعه دوازده‌امامی به ایدئولوژی دولت تبدیل شد. کوردهای جنوبی، که بخشی از آنها پیرو آیین یارسان و مذهب شافعی هستند، در چارچوب ایدئولوژی حاکمیت، یعنی شیعه رسمی، مورد برخورد قرار گرفتند. جغرافیای کرماشان به عنوان دژ دفاعی ایران در برابر عثمانی‌ها دیده شد، نه به عنوان بخشی از سرزمین کوردستان.

مرحله دوم: دوره رضاشاه و دولت–ملت «یک زبان، یک لباس»: این مرگبارترین مرحله بود. برای نمونه: ممنوعیت لباس کوردی در میان کارمندان و مدارس، تغییر نام صدها روستا و شهرک در کرماشان و ایلام به نام‌های فارسی، فرستادن معلمان فارسی‌زبان به مدارس و تنبیه کودکان به خاطر کوردی صحبت کردن. این سیاست باعث به وجود آمدن نسلی شد که گمان می‌کرد زبان کوردی زبان «روستا و بی‌سوادی» است.

مرحله سوم: پس از ۱۹۷۹، ایدئولوژی امت به جای ملت: جمهوری اسلامی هویت مذهبی را جایگزین هویت ملی کرد. در این منطق، کورد شیعه «برادر دینی» بود و نیازی به حقوق ملی نداشت. به این شکل، همبستگی مذهبی به ابزاری برای آسیمیلاسیون تبدیل شد. در همان زمان، جنگ هشت‌ساله ایران و عراق اقتصاد کرماشان و ایلام را ویران کرد و باعث شد منطقه به طور کامل به حقوق و بودجه مرکز وابسته شود.

مرحله چهارم: اقتصادی–امنیتی: کرماشان و ایلام بر روی بزرگ‌ترین ذخایر نفت و گاز قرار دارند؛ نزدیک به ۱۰٪ نفت ایران از میدان‌های نفت‌شهر و دهلران استخراج می‌شود. به همین دلیل دولت همواره از منظر امنیتی با آنها برخورد کرده و اجازه رشد سرمایه ملی کوردی را نداده است.

دو تجربه متفاوت: مهاباد و کرماشان

در سال ۱۹۴۶، جمهوری کوردستان در مهاباد تنها ۱۱ ماه عمر داشت، اما کاری کرد که در صد سال پس از آن انجام نشده بود: زبان کوردی را از زبان خانه و کوچه، به زبان دولت، مدرسه، روزنامه کوردستان، ارتش و تئاتر تبدیل کرد. این تجربه به یک «هویت پروژه‌ای» بدل شد؛ کودکی در مهاباد یاد گرفت به کوردی بنویسد «ما کی هستیم».

در کرماشان این چرخه شکسته شد؛ چرا که جنبش ملی سازمان‌یافته‌ای وجود نداشت تا این فرآیند را خنثی کند. نتیجه این شد که در موکریان زبان مایه افتخار شد و در کرماشان زبان مایه شرم. پژوهش‌ها نشان می‌دهد تا دهه شصت شمسی، در داخل شهر کرماشان بیش از ۶۰٪ خانواده‌ها با فرزندانشان به فارسی صحبت می‌کردند، در حالی که در روستاها تکلم به کوردی همچنان پابرجا بود.

فرآیند ادبی دهه هفتاد شمسی در کرماشان و ایلام: مقاومتی نهادینه

اگر سیاست آسیمیلاسیون بر سه ستون مدرسه، اداره و رسانه رسمی بنا شده بود، فرآیند ادبی دهه هفتاد شمسی توانست بر همان سه بستر، مقاومتی خلاقانه ایجاد کند و تا حدی آن سیاست را به عقب براند. این دهه را می‌توانیم «دهه بیداری خاموش» بنامیم.

در سطح تولید: در حالی که دولت می‌خواست نشان دهد زبان کوردی توانایی نگارش ادبیات مدرن را ندارد، نسل جدیدی از نویسندگان این انگاره را شکستند. در این دهه برای اولین بار به شکلی گسترده شعر نو کوردی به گویش کوردی جنوبی سروده شد و از قالب فولکلور و بیت، به شعر مدرن ارتقا یافت. در حوزه داستان و رمان نیز متون به زبان کوردی نوشته شدند و درونمایه، جغرافیا و رنج نهفته در همه آنها متعلق به کرماشان و ایلام بود. این کوششی خلاقانه برای رساندن صدای این دو دیار به مخاطب عمومی کوردستان بود.

در سطح اجتماعی: وقتی اجازه هیچ فعالیت رسمی به زبان کوردی داده نمی‌شد، ادبیات به درون خانه‌ها رفت. محافل ادبی مخفی درون خانه‌ها در کرماشان و ایلام، به مدرسه‌ای غیررسمی تبدیل شدند. در آنجا نویسندگان و شاعران جوان گرد هم می‌آمدند و شروع به جمع‌آوری و ثبت ادبیات شفاهی کردند که با درگذشت کهنسالان در معرض نابودی بود. این کنش، اثباتی بر نظریه «مقاومت پنهان» جیمز اسکات و همچنین دیدگاه فردریک بارت است که می‌گوید وقتی دولت مرز رسمی را تضعیف می‌کند، جامعه خود مرز فرهنگی غیررسمی می‌سازد.

در سطح نهادی: مهم‌ترین گام، گذار از فرد به نهاد بود. در پایان این دهه، برای نخستین بار نشریات و نشریه‌های دانشجویی به زبان کوردی و به شکلی نیمه‌علنی در کرماشان و ایلام منتشر شدند. هرچند عمرشان کوتاه بود و توقیف شدند، اما دو اصل مهم را اثبات کردند: نخست آنکه برای زبان کوردی مخاطب جدی وجود دارد، و دوم اینکه می‌توان زبان کوردی جنوبی را به زبان مطبوعات تبدیل کرد.

این جنبش نتوانست سیاست آسیمیلاسیون را به طور کامل متوقف کند، اما سه دستاورد استراتژیک داشت: باعث شد زبان کوردی از سطح زبانی خانگی به زبان نوشتار و تشخص تبدیل شود؛ آرشیو بزرگی از ادبیات شفاهی گردآوری گردید؛ و نسل جدیدی از روشنفکران پرورش یافتند که بعدها بنیان‌گذار جنبش‌های مدنی دهه‌های بعد شدند. به طور خلاصه، اگر دولت می‌خواست هویت را بزداید، این جریان ادبی توانست آن را بر روی کاغذ ثبت و ماندگار کند.



موج معاصر هویت‌خواهی و نوروز

در چند سال گذشته، در دو استان کرماشان و ایلام، موج جدید و قدرتمندی از هویت‌خواهی ملی آغاز شده است. اگر در گذشته تلاش زیادی برای کمرنگ کردن حس کورد بودن در این دو منطقه صورت می‌گرفت، امروز نسل جدید با آگاهی ملی بالایی پا به میدان گذاشته است.

نکته قابل توجه این است که جوانان کرماشان و ایلام دیگر خود را محدود به جغرافیای محل زندگیشان نمی‌بینند، بلکه خود را بخشی جدایی‌ناپذیر از ملت کورد می‌دانند. این همبستگی به شکلی بسیار روشن در هنگام رخدادهای ناگوار در دیگر بخش‌های کوردستان خود را نشان می‌دهد؛ جایی که آنها به صورت عملی همدردی و همبستگی خود را ابراز می‌کنند و خود را شریک سرنوشت ملت خویش می‌دانند.

اوج بروز این آگاهی ملی را می‌توان در جشن نوروز کوردی دید. در کرماشان و ایلام، نوروز دیگر فقط یک جشن فصلی و آغاز سال نو نیست، بلکه به نماد اتحاد و رستاخیز هویتی بدل شده است. مردم با پوشیدن لباس کوردی، برافروختن آتش و برگزاری گردهمایی‌های گسترده، نوروز را به پلی برای پیوند خوردن با دیگر هم‌تباران خود در سراسر کوردستان و تأکید بر مطالبه حقوق و موجودیت ملی خویش تبدیل می‌کنند.

آسیب‌شناسی و راهکارها

اگر هویت‌خواهی مانند درختی باشد که ریشه در موکریان و اردلان دارد، شاخ و برگ‌های آن در کرماشان و ایلام است. درختی با ریشه قوی و شاخه خشک نمی‌تواند در برابر تندبادها دوام بیاورد.

۱. شکستن دوگانه مرکز–پیرامون: بسیار حیاتی است که روشنفکران موکریان و اردلان، بحران هویتی کرماشان و ایلام را بحران خود بدانند؛ خود را تنها کانون هویت نپندارند و جنوب کوردستان را به عنوان بخشی اصلی از مرکز هویت‌خواهی ملی به رسمیت بشناسند. تا زمانی که در میان خودمان مرکز و حاشیه بسازیم، گفتمان ملی مشترک شکل نخواهد گرفت.

۲. گذار از حس به برنامه علمی: لازم است زبان کوردی با تمام گویش‌هایش (سورانی، هورامی و کوردی جنوبی)، از سطح احساسات فردی به سطح برنامه‌ریزی علمی ارتقا یابد؛ یعنی: تدوین فرهنگ لغت‌های تطبیقی یکپارچه، تولید نرم‌افزارها، کتاب‌های کودک، پادکست‌ها و محتوای دیجیتال استاندارد به گویش کوردی جنوبی.

۳. بازنویسی تاریخ بومی: باید تاریخ کرماشان و ایلام را از زیر سایه روایت رسمی مورخان مرکزگرا بیرون بکشیم. تاریخ یارسان، تاریخ امارت کلهر و زنگنه، و روایات مقاومت‌های مردمی در دوره رضاشاه، همگی باید با رویکردی انتقادی و با قلم پژوهشگران کورد به نگارش درآیند.

در پایان، هویت چیزی نیست که دولت‌ها به ملتی ببخشند و کسی در پی تقاضای آن باشد؛ هویت واقعیتی است که باید با آگاهی و عمل جمعی متجلی شود. تا روزی که مادری در کرماشان با افتخار با فرزندش به کوردی سخن نگوید، و تا روزی که جوانی در ایلام نام روستایش را با الفبای کوردی ثبت نکند، آن زخم تاریخی التیام نخواهد یافت. آینده کوردستان ایران به پیوند ناگسستنی با کرماشان و ایلام گره خورده است.

منابع:

• حەسەنپوور، ئەمیر. (۱۹۹۲). ناسیۆنالیزم و زمان لە کوردستان.
• ئەحمەدی، حەمید. (۱۳۹۸). تغییر نام‌های جغرافیایی و سیاست هویت در ایران. تهران: نشر نی.
• ئیسماعیلی، محەمەد. (۱۳۹۵). جامعەشناسی زبان در کرمانشاه. کرماشان: زانکۆی ڕازی.
• سەفەرزادە، فەخرەدین. (۱۳۹۹). میرنشینی زەنگەنە و یارسان. سنە: ئاراس.
• خوسرەوی، سارۆ. (۲۰۲۰). ئەدەبیاتی کلاسیک و هاوچەرخی کرماشان و ئیلام. ستۆکهۆڵم: چاپخانەی ئەرزان.
• ناتقی، کەیوان. (۱۴۰۰). اقتصاد سیاسی نفت و مناطق کردنشین.
• اندرسون، بندیکت. (۱۳۷۸). اجتماعات تصوری: تأملاتی درباره خاستگاه و گسترش ناسیونالیسم. ترجمه محمد محمدی. تهران: نشر تیسا.
• بارت، فردریک. (۱۳۸۶). گروه‌های قومی و مرزها: سازمان اجتماعی تفاوت‌های فرهنگی. ترجمه حسن قاضی.
• کاستلز، مانوئل. (۱۳۹۳). قدرت هویت. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نشر نی.
• الینگ، راسموس کریستین. (۲۰۱۳). اقلیت‌ها در ایران: ناسیونالیسم و قومیت پس از خمینی.
• مک‌داول، دیوید. (۱۳۸۳). تاریخ معاصر کردها. ترجمه ابراهیم یونسی. تهران: نشر پانیذ.
• اسکات، جیمز. (۱۹۹۰). سلطه و هنرهای مقاومت: روایت‌های پنهان.
• ولی، عباس. (۲۰۱۱). کردها و دولت در ایران: ساختن هویت کردی.

***

ادامه‌ی مقاله:

کوردها در برابر تحولات ژئوپلیتیکی خاورمیانه

... قدرت‌های بین‌المللی و مسئله کوردها

در خاورمیانه، سیاست بین‌الملل یکی از عوامل تعیین‌کننده است. ایالات متحده برای مدت طولانی نیروهای کورد سوری را به‌عنوان یک شریک نظامی مهم در مبارزه با دولت اسلامی در نظر گرفته است. با این حال، این رابطه عمدتا ماهیتی راهبردی داشته و بر شناسایی یک پروژه تشکیل دولت کوردی استوار نبوده است. تحولات سوریه محدودیت‌های چنین وابستگی‌ای را نشان می‌دهد. کوردها بنابراین باید یک واقعیت اساسی را در نظر داشته باشند: قدرت‌های بزرگ ممکن است در یک مقطع زمانی از یک بازیگر کورد حمایت کنند و سپس هنگامی که منافع منطقه‌ای آنها تغییر می‌کند، راهبرد خود را نیز تغییر دهند. اروپا شکل دیگری از نفوذ را در اختیار دارد؛ به‌ویژه در زمینه‌های دیپلماتیک، اقتصادی و هنجاری. برای مثال، فرانسه همچنان با برخی از بازیگران کورد سوری روابط دارد. روسیه، ترکیه، ایران، ایالات متحده و کشورهای حوزه خلیج فارس نیز همزمان راهبردهای قدرت خاص خود را دنبال می‌کنند.

در نتیجه، مسئله کوردها در نقطه تلاقی چندین نظام منافع قرار دارد: امنیت منطقه‌ای، مبارزه با تروریسم، کنترل سرزمینی، منابع انرژی، مهاجرت، تجارت، رقابت میان قدرت‌ها و سیاست داخلی دولت‌ها.

نتیجه‌گیری: به سوی مرحله‌ای جدید از مسئله کوردها

تحولات کنونی خاورمیانه نه به معنای از میان رفتن مسئله کوردهاست و نه به معنای ظهور خودکار یک دولت کوردی. این تحولات بیش از هر چیز موجب بازآرایی عمیق شکل‌های مختلف مسئله کوردها شده‌اند. مدل دولت ـ ملت مستقل همچنان با مخالفت چهار دولت مربوطه و همچنین با چندپارگی سیاسی جنبش کورد مواجه است. در مقابل، تجربه‌های خودمختاری، فدرالیسم، تمرکززدایی و به‌رسمیت‌شناختن حقوق زبانی همچنان گزینه‌های سیاسی قابل‌توجهی را تشکیل می‌دهند.

وضعیت کنونی بنابراین دارای یک تناقض اساسی است. از یک سو، کوردها از سطحی بی‌سابقه از دیده‌شدن و حضور بین‌المللی، تجربه‌های نهادی در عراق و سوریه و همچنین ظرفیت نظامی و دیپلماتیکی برخوردارند که طی دهه‌های گذشته ایجاد شده است. از سوی دیگر، آنان فاقد وحدت سیاسی هستند و تا حد زیادی به توازن قوا میان قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی وابسته‌اند.

مسئله کوردها همچنان یکی از مسائل مرکزی ژئوپلیتیک خاورمیانه است، اما شکل آن در حال تغییر است. در نهایت، مسئله کوردها از میان نمی‌رود، بلکه شکل آن دگرگون می‌شود. این مسئله به‌تدریج از یک مطالبه عمدتا سرزمینی و نظامی به سوی مبارزه‌ای برای به‌رسمیت‌شناخته‌شدن، نمایندگی سیاسی، حقوق جمعی، تمرکززدایی و تضمین‌های نهادی حرکت می‌کند؛ آن هم در خاورمیانه‌ای که خود در حال یک بازآرایی عمیق ژئوپلیتیکی است.

KURDISTAN

Publishing by Democratic Party of Iranian Kurdistan

NO: 928 7 October 2026

ارگان و وبسایت مرکزی حزب دموکرات کوردستان ایران

کوردستان میدیا و کوردکانال در اینترنت

www.kurdistanmedia.com www.kurdch.tv

Yahsat @ 52.0 East . Frequency : 11420
Polarisation : Vertical
Symbol Rate : 27500 . FEC 3/4

Eutelsat 8 West B at 8.0 . Frequency: 11637
Polarisation: Vertical
Symbol Rate: 27500

آدرس ایمیل وبسایت و روزنامه‌ی کوردستان:

info@kurdistanmedia.com

ایمیل تشکیلات مخفی:

Tashkilat.kdp92@gmail.com

«تجزیه‌طلبی»؛ یک برچسب امنیتی برای حذف یک مطالبه سیاسی



کاوه آهنگری



در ادبیات سیاسی ایران، کمتر واژه‌ای به اندازه «تجزیه‌طلب» به یک برچسب برای بی‌اعتبار کردن مخالفان و فعالان سیاسی تبدیل شده است. این واژه، به‌ویژه در ادبیات نیروهای مرکزگرا، سلطنت‌طلب و جمهوری اسلامی، اغلب نه برای توصیف یک برنامه سیاسی مشخص، بلکه برای حذف صورت مسئله و خاموش کردن مطالبات ملی، زبانی و سیاسی کوردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها، ترک‌ها و دیگر ملل غیرفارس به کار رفته است.

نکته مهم این است که باید میان تجزیه‌طلبی به‌عنوان یک پروژه سیاسی و مطالبه برای برابری، خودگردانی، فدرالیسم، تمرکززدایی یا حق مشارکت برابر در ساختار سیاسی تفاوت گذاشت. هر مطالبه‌ای برای توزیع قدرت میان مرکز و مناطق، به معنای تلاش برای تجزیه ایران نیست. حتی در تاریخ معاصر ایران نیز رهبران و احزاب مختلف کورد بارها بر حل مسئله کوردستان در چارچوب ایران تأکید کرده‌اند. برای نمونه، در نخستین ماه‌های پس از انقلاب ۱۳۵۷، هیئت نمایندگی کوردستان با هیئت دولت موقت اعزامی از تهران در رابطه با سازوکار تقسیم قدرت در قالب طرح خودمختاری بارها مذاکره کردند. حزب دموکرات کوردستان ایران هم به رهبری دکتر عبدالرحمن قاسملو تا زمان ترورش در وین توسط دیپلمات–تروریست‌های جمهوری اسلامی، خودمختاری را به‌عنوان راه‌حلی سیاسی مطرح می‌کرد.

از این منظر، «تجزیه‌طلب» زمانی به یک برچسب امنیتی تبدیل می‌شود که به جای بررسی برنامه، اهداف و اسناد یک جریان سیاسی، صرفا هویت ملی یا مطالبه سیاسی آن جریان مبنای اتهام قرار گیرد. اسناد منتشرشده درباره فعالیت ساواک و حزب دموکرات کوردستان ایران نشان می‌دهد که دستگاه امنیتی پهلوی فعالیت این جریان را در قالب پرونده‌های امنیتی ثبت و طبقه‌بندی می‌کرد. بنابراین، می‌توان گفت ادبیات امنیتی درباره «تجزیه» سابقه‌ای جدی در نظام سیاسی پیش از جمهوری اسلامی دارد؛ هرچند ادعای اینکه خود واژه «تجزیه‌طلب» نخستین بار توسط ساواک ابداع شده، نیازمند سند تاریخی مشخص‌تری است.

اما تناقض بزرگ‌تر در جای دیگری است: چه کسانی واقعا درباره «تجزیه ایران» سخن می‌گویند و چه کسانی در یک قرن گذشته در جایگاه قدرت درباره مرزهای ایران تصمیم گرفته‌اند؟

اگر بحث را صرفا بر اساس تاریخ سرزمینی پیش ببریم، بسیاری از مهم‌ترین جدایی‌های سرزمینی ایران حتی پیش از تشکیل دولت پهلوی رخ داده‌اند. عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای در دوره قاجار موجب از دست رفتن بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های قفقاز شدند. در دوره پهلوی نیز ایران در سال ۱۹۷۱ از ادعای حاکمیت بر بحرین صرف‌نظر کرد؛ تصمیمی که پس از بررسی سازمان ملل درباره خواست مردم بحرین و تصویب آن در مجلس ایران صورت گرفت.

بنابراین، استفاده از تاریخ برای متهم کردن فعالان ملی به «تجزیه‌طلبی» نیازمند دقت بسیار بیشتری است. حتی درباره قرارداد الجزایر ۱۹۷۵ نیز تصویر تاریخی پیچیده‌تر از روایت‌های رایج است: این توافق در بخشی از مرز ایران و عراق، اصل خط تالوگ را به‌عنوان مرز رودخانه شط‌العرب پذیرفت و در مقابل، ایران حمایت خود از قیام کوردهای عراق را متوقف کرد. یعنی تصمیمات مربوط به مرز، امنیت و تمامیت ارضی همیشه محصول رفتار «فعالان ملی» نبوده، بلکه عمدتا در سطح دولت‌ها و قدرت‌های مرکزی اتخاذ شده است.

مسئله دیگر، همزمانی عجیب این اتهام در دو سوی طیف مرکزگرا است. جمهوری اسلامی و بخش‌هایی از جریان سلطنت‌طلب، با وجود اختلافات بنیادی درباره شکل حکومت، در یک ادبیات مشترک، فعالان مناطق ملی را با عنوان «تجزیه‌طلب» خطاب می‌کنند. این همگرایی البته به‌تنهایی اثبات نمی‌کند که اتهام نادرست است؛ اما نشان می‌دهد که این واژه می‌تواند بیش از آنکه یک توصیف دقیق سیاسی باشد، به ابزاری مشترک برای دفاع از تمرکز قدرت تبدیل شده باشد.

در نهایت، مسئله ایران فقط این نیست که چه کسی «تجزیه‌طلب» است؛ مسئله بنیادی‌تر این است که چه نوع ساختار سیاسی می‌تواند مانع از گسست اجتماعی و سرزمینی شود؟ یکپارچگی پایدار را نمی‌توان با تهدید، تحقیر، انکار هویت، تمرکز قدرت و امنیتی کردن مطالبات سیاسی ایجاد کرد. یکپارچگی زمانی پایدار می‌شود که شهروند کورد، بلوچ، عرب، ترک، ترکمن، فارس و دیگر شهروندان ایران احساس کنند کشور متعلق به همه آنان است؛ زبان و فرهنگشان محترم است؛ قدرت سیاسی در انحصار یک مرکز نیست؛ و هیچ گروهی برای برخورداری از حقوق برابر مجبور نیست ابتدا هویت خود را انکار کند.

از این منظر، راه مقابله با تجزیه، سرکوب مطالبات نیست؛ ساختن دولتی است که شهروندانش دلیلی برای جدا شدن از آن نبینند.

اگر قرار است از «تمامیت ارضی» دفاع کنیم، باید همزمان از «تمامیت حقوق فردی و جمعی» نیز دفاع کنیم. تمامیت ارضی بدون عدالت، آزادی، مشارکت سیاسی و توزیع عادلانه قدرت، ممکن است برای مدتی با زور حفظ شود؛ اما الزاما به همبستگی سراسری منجر نمی‌شود.

ایران آینده، اگر قرار است یکپارچه بماند، نه با ترس از «تجزیه‌طلبان»، بلکه با اعتماد میان ملت‌ها و جوامع تشکیل‌دهنده آن، توزیع قدرت، برابری حقوق و پذیرش تکثر می‌تواند یکپارچگی خود را حفظ کند.

مسئله واقعی بنابراین «تجزیه‌طلب یا میهن‌پرست» نیست؛ مسئله این است: آیا می‌توان ایرانی ساخت که همه ساکنانش خود را در آن برابر، صاحبخانه و شریک قدرت بدانند؟

***

قبل از خداحافظی

وقتی رژیمی دیکتاتور، نگران مهد دموکراسی می‌شود!



شاهرخ حسن‌زاده

در مناسبات سیاسی بین‌الملل، برخی مواضع دیپلماتیک مرزهای طنز تلخ و واقعیت سیاسی را درمی‌نوردند. موضع‌گیری سخنگوی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی پیرامون برخورد نیروهای امنیتی در پاریس، فراتر از یک موضع‌گیری ساده تشریفاتی، نشان‌دهنده یک تصلب گفتمانی و تناقض بنیادی است؛ رویکردی که تلاش می‌کند با حاشیه‌سازی فراملی، بر شکاف‌های عمیق مشروعیت داخلی سرپوش بگذارد.

در تالارهای آینه‌کاری‌شده، ساکت و استریل وزارت امور خارجه در تهران، بوی تند باروت، سوزش جانکاه گاز اشک‌آور و بوی تند گوشت سوخته و لاستیک‌هایی که همین چند ماه پیش بر آسمان خیابان‌های ایلام، کرماشان، زاهدان، تهران، اصفهان، مشهد و بسیاری از شهرهای دیگر سنگینی می‌کرد، به صورت کامل به فراموشی سپرده شده است؛ به‌قول معروف چنان رفتار می‌کنند که انگار نه خانی آمده و نه خانی رفته است!

هنوز طنین زنگدار و خفه شلیک تفنگ‌های ساچمه‌ای و سلاح‌های جنگی بر تن جوانان و صدای خرد شدن استخوان‌ها زیر ضربات سنگین باتوم در خیابان‌های شلوغ و کوچه‌های خلوت شنیده می‌شود. هنوز شیون سوزناک مادرانی که بر خاک خشک گورستان‌های خاموش، نام فرزندانشان را فریاد می‌زنند، در فضای عمومی جغرافیای متکثر ایران طنین‌انداز است؛ اما دستگاه دیپلماتیک ساختاری که خود نه تنها تطهیرکننده، توجیه‌کننده و همدست گفتمانی سنگین‌ترین پرونده‌های سرکوب در دهه‌های اخیر بوده، بلکه تاریخچه‌اش با تسهیل و پشتیبانی از اقدامات تروریستی، انفجارهای برون‌مرزی در آرژانتین و خاورمیانه، ترور چهره‌های سرشناس اپوزیسیون در قلب اروپا — از دکتر عبدالرحمن قاسملو و دکتر صادق شرفکندی تا شاپور بختیار — گره خورده است، ناگهان در نقش مدافع سینه‌چاک استانداردهای حقوق بشری در پاریس ظاهر می‌شود.

بر اساس آخرین گزارش‌های رسمی، مستند و تکان‌دهنده سازمان عفو بین‌الملل و کمیته حقیقت‌یاب سازمان ملل متحد در جریان جنبش "ژن، ژیان، ئازادی"، آنچه در ایران رخ داد، یک برخورد ساده و انتظامی برای حفظ نظم اجتماعی نبود؛ بلکه رفتاری کاملا سازمان‌یافته، ساختارمند و منطبق بر مصادیق مصرح در ماده هفتم اساسنامه رم و دادگاه کیفری بین‌المللی به‌عنوان "جنایت علیه بشریت" قلمداد شد. سیستم قضایی، سرکوب و امنیتی که هزاران شهروند معترض اعم از زن و مرد، پیر و جوان و کودک را به قتل رسانده، چندین هزار شهروند را روانه بازداشتگاه‌های تاریک، نمور و پر از ارعاب کرده، احکام شتاب‌زده و سنگین اعدام صادر نموده و شهادت‌های متعددی از شکنجه‌های جانفرسای جسمی، روحی و روانی از درون سلول‌های انفرادی آن به بیرون درز کرده، اکنون با ژستی مضحک از تعدی به حقوق معترضان در فراسوی مرزها و در کشور فرانسه سخن می‌گوید.



اما نگاهی دقیق، علمی و جامعه‌شناختی به ماهیت اعتراضات در پاریس، ابعاد شگفت‌انگیزتر و تازه‌ای از این تناقض گفتمانی را آشکار می‌سازد. سیستم امنیتی و پلیسی فرانسه، با تمامی انتقادات جدی و قانونی که ممکن است به خشونت پلیس یا رفتارهای انتظامی آن وارد باشد، در بستری از استانداردهای شفاف قانونی، نهادهای ناظر مدنی، مطبوعات آزاد و دادگاه‌های مستقل عمل می‌کند. در آن جامعه، تجمع، اعتصاب و اعتراض، بخشی از زیست دموکراتیک و اندام‌های حیاتی جامعه محسوب می‌شوند؛ جایی که شلیک مستقیم تیر جنگی به قلب و سر معترضان، اعدام‌های انتقام‌جویانه پس از بازداشت و شکنجه‌های سیستماتیک جایی در دستورالعمل‌های رسمی ندارد و هرگونه تخلف پلیس پیگرد صریح قضایی می‌یابد.

نکته متناقض و شگفت‌انگیزتر، طیف‌شناسی جریان‌هایی است که در خیابان‌های پاریس دست به تظاهرات و اعتراض می‌زنند. اعتراضاتی که ابتدا توسط دانش‌آموزان و نوجوانان در واکنش به وضعیت مدارس و نظام آموزشی آغاز شد، با کشیده شدن دامنه آن به دانشگاه‌ها و خیابان‌ها، خواسته‌ها و نوع واکنش‌ها نیز از مسیر اصلی خود خارج شد؛ فضایی که زمینه را برای سوءاستفاده گروه‌های چپ رادیکال و برخی جریانات اسلامی فراهم کرد، همان مجموعه‌هایی که از قضا به‌دلیل فضایی که آزادی‌های مدنی و قوانین پناهندگی فرانسه برایشان فراهم کرده، سال‌ها در امنیت کامل در آنجا زیست کرده‌اند و در تحلیل‌های سیاسی خود، نوعی همسویی گفتمانی، ایدئولوژیک یا همدلی عمیق با رژیم تهران نشان می‌دهند.

طنز تاریخی در اینجاست که کسانی زیر چتر حمایتی ارزش‌های دموکراتیک غرب از بالاترین سطوح آزادی بیان بهره‌مندند، اما صدای آنها عملیاتی در جهت تطهیر یا همنوایی با ساختاری می‌شود که در داخل ایران کوچک‌ترین صدای اعتراضی را با سربی داغ پاسخ می‌دهد.

اینکه ساختاری با پرونده‌ای آکنده از ترور، کشتار، اعدام، شکنجه، کوچ اجباری، ناپدیدسازی قهری و سرکوب‌های خشن، مواجهه قانونی و انتظامی با جریان‌های معترض در یک کشور دموکراتیک را با بیانیه‌ای غلیظ محکوم کند، نشان‌دهنده یک وارونه‌سازی آگاهانه و استراتژی انحراف اذهان در حوزه دیپلماسی عمومی است. استاندارد دوگانه زمانی به اوج وقاحت خود می‌رسد که صدای ناله و زنجیر بازداشت‌شدگان در سلول‌های انفرادی داخل، با آوای اتوکشیده و کلمات فاخر بیانیه‌های دیپلماتیک در خارج پیوند می‌خورد.

این تناقض آشکار، نه تنها هیچ اعتباری به نقد تهران علیه غرب نمی‌بخشد، بلکه پیش از هر چیز، حافظه جمعی و آسیب‌دیده جامعه‌ای را چنگ می‌زند که هنوز بو و صدای سرکوب را در لایه‌لایه کوچه‌ها و خیابان‌های خود احساس می‌کند و این نمایش‌های دیپلماتیک را چیزی جز توهین به شعور عمومی و خون‌های ریخته‌شده نمی‌داند.